

## وژره سالگرد ۲۸ مرداد ۵۸

## تحولات مرداد ماه

مظفر محمدی

مرداد ماه هر سال یادآور لشکر کشی جمهوری اسلامی به کردستان در سال ۱۳۵۸ است. این حمله نظامی ضدانقلابی برای بستن پرونده انقلاب و فرستادن مردم به خانه هایشان بود. حداقل یک دهه طول کشید تا رژیم سرمایه داران در ایران توانست با اعدام های دستجمعی سالهای ۶۰ آتش انقلاب را در ابعاد سراسری خاموش و با لشکر کشی همه جانبه از زمین و هوا و بمباران و توپ باران شهرها و مناطق مسکونی، مقاومت مسلحانه و مبارزات اجتماعی و توده ای کمونیست ها و کارگران و مردم زحمتکش کردستان را به عقب نشاند. با وجود آن جمهوری اسلامی اگر چه رژیم مطلوب سرمایه داران خرد و درشت و تضمین کننده کار ارزان و سودآوری سرمایه ها شده است، اما همواره و در مقاطع مختلف توسط کارگران، زحمتکشان تنگدست، زنان برابری طلب و جوانان آزادیخواه به چالش کشیده شده و سرنگونی رژیم خواست و آرزویی میلیونی است.

از جمله مبارزات توده ای علیه جنایات و زورگویی ها و سرکوبگری های جمهوری اسلامی، اعتصاب عمومی مردم کردستان در ۱۶ مرداد ماه ۱۳۸۴ است. به این ترتیب مرداد هر سال نیز یادآور این رویداد تاریخی در جنبش اعتراضی مردم کردستان است.

همزمان مرداد ماه امسال بار دیگر شاهد لشکر کشی وسیع جمهوری اسلامی به کردستان به بهانه تعقیب افراد مسلح پژاک است. صرفنظر از اهداف فرامرزی رژیم از جمله حمایت از دولت سوریه که بازنده فروپاشی حکومت بشار اسد جمهوری اسلامی هم خواهد بود، همچنین پیغام به رقیبا و بویژه دوستان منطقه ای خود در کردستان عراق و ترکیه مبنی بر اینکه حمایت دولت ترکیه از مخالفان دولت سوریه با حمایت بیشتر جمهوری اسلامی از اپوزیسیون ناسیونالیست کرد (پ ک ک) همراه خواهد بود...

اما این لشکرکشی اهداف دیگری را از جمله میلیتاریزه کردن کردستان، ایجاد فضای جنگی در سراسر ایران و بازگشایی پایگاه های نظامی و ایجاد قرارگاه های بزرگ سپاه پاسداران در مناطق مرزی که اکنون در جریان است، تعقیب می کند.

باید علیه این اهداف ضد انسانی و سرکوبگرانه و قلدری و زورگویی ها ایستاد. باید علیه کشتار مردم و از جمله کودکان و آواره شدن زحمتکشان مناطق مرزی کردستان عراق اعتراض گسترده ای توسط کارگران و مردم کردستان ایران و عراق سازمان داد. همچنین این لشکرکشی زنگ خطری برای مردم در سراسر ایران است که روزمره توسط سپاه پاسداران و بسیج و اطلاعات سپاه و وزارت اطلاعات رژیم تعقیب و مبارزاتشان سرکوب می گردند.

تحولات جاری در منطقه بار دیگر اهمیت تجارب مبارزه توده ای و سازمانیافته و عزم و اراده مردم کردستان را که نمونه برجسته اش را در اعتصاب عمومی ۱۶ مرداد ۸۴ شاهد بودیم، خاطر نشان می کند.

## به مناسبت سالگرد فرمان حمله خمینی به کردستان

اطلاعیه کمیته کردستان حزب حکمتیست

سی و دو سال قبل در روز ۲۸ مرداد خمینی سرکرده آدمکشان حکومت تازه به قدرت رسیده فرمان حمله به کردستان را صادر کرد. این فرمان آغاز یک جنگ ضدانقلابی جمهوری اسلامی به منظور سرکوب و ارباب کل جامعه ایران و کردستان بود. نیروهای سرکوبگر از طریق زمین و هوا یورش همه جانبه ای را به مردم کردستان شروع کردند. در این حمله همه کسانی که در معیت خمینی بودند از بنی صدر و موسوی و کروبوی و خاتمی و گنجی و سروش گرفته تا اصلاح طلبان امروزی و کسانی که امروز از قدرت رانده شده اند همه و همه در نقش مجریان این جنایات هولناک در کردستان شرکت داشتند.

ص ۱۵

## سر آغاز فاشیسم اسلامی

(به مناسبت سالگرد ۲۸ مرداد ۱۳۵۸)

صلاح ایراندوست

کردستان هم مثل سایر نقاط ایران در مبارزه و از پای در آوردن رژیم شاه در انقلاب ۵۷ نقش بسزائی داشت. اعتراضات و تظاهراتهای توده ای، تسخیر مراکز سرکوب رژیم شاه و در هم کوبیدن و خلع سلاح پادگانها و پاسگاهها و در یک کلام خلع ید و بیرون راندن ارتش و دم و دستگاه وابسته به آن از اهداف این مبارزات توده ای بود.

توده انقلابی در کردستان نقش ضد انقلابی ارتش در سرکوب انقلابیون کردستان را در مرزها و با همدستی جنبش بارزانی به خوبی به یاد داشتند و در این شکی نداشتند که اگر این ارتش را به همین سادگی ول کنند در فردای یکسره شدن قدرت در مرکز برای سرکوبشان به کردستان اعزام شده و مبارزاتشان را به خون خواهد کشید.

ص ۲

( آنچه که بعدا پیش آمد).

## به مناسبت سالگرد ۲۸ مرداد ۱۳۵۸

گفتگوی اسماعیل ویسی با:

ص ۴

فاتح شیخ

ص ۶

مظفر محمدی

## خاطرات کوچ مردم شهر مریوان

در اعتراض به سیاست سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی

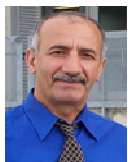
(۳۱ تیر تا ۱۳ مرداد ۱۳۵۸)

صلاح سرداری

ص ۸

## زنده باد سوسیالیسم

## سر آغاز فاشیسم اسلامی



از طریق کوههای صعب العبور شاهو و فقط به قصد مداوای مجروحین عازم پاوه بود، دستگیر شده و بدون هیچ سؤال و جوابی در پاوه همراه عده دیگری

از انقلابیون اعدام شد. در مریوان، سنندج، سقز و دیگر شهرهای کردستان، خلخال قبل از پیاده شدن از هلیکوپترش دستور اعدام عده ای را از پیش صادر کرده بود. در مدت کوتاهی سراسر کردستان مورد حمله وحشیانه و مغول آسای سربازان اسلام قرار گرفت، کمتر شهر و دهاتی از این تعرض ضد انسانی در امان ماند. در برابر یورش وحشیانه خیل سرکوبگران ضد انقلاب رژیم اسلامی، توده های انقلابی در کردستان به مقاومت مسلحانه پرداخته و جنبشی تعرضی به وسعت کردستان بپاخواست که رژیم را فلج کرد. در عرض ۳ ماه تعداد زیادی از مردم بی دفاع و عزیزان زیادی به جوخه اعدام خلخال سپرده شدند و یا در اثر بمباران شهرها و دهات کردستان جان خود را از دست دادند. رفته رفته کردستان به یک پادگان نظامی و یک منطقه کاملاً جنگی تبدیل شد، رفت و آمد عادی با سایر نقاط ایران تقریباً قطع شد و کردستان در محاصره اقتصادی قرار گرفت. آموزش، مدارس و ادارت دولتی به حالت تعطیل درآمده بود و در یک کلام از زندگی عادی مردم خبری نبود. مناسفانه رفیق کمونیست فواد مصطفی سلطانی یکی از بنیانگذاران کومه له در ۹ شهریور ۵۸ در نزدیکی شهر مریوان درگیری با ستونی از مزدوران رژیم جان باخت. فواد از زمره رهبرانی بود که بدون تردید و بلافاصله مقاومت مسلحانه را در برابر رژیم در کردستان سازمان داد. تعرضات و یورش رژیم با ایستادگی جنبش مسلحانه و توده ای در کردستان در کمتر از سه ماه در هم شکست و رژیم را به عقب نشینی وادار نمود. پیام صلح به جای فرمان هجوم نشست و اینبار هیئت حسن نیت به جای خلخال و چمران روانه کردستان گردیدند. خمینی در تاریخ ۲۶ آبان ۵۸ پیامی صلح آمیز در جهت احقاق حقوق مردم مسلمان و مستضعف کردستان صادر کرد. این پیام خمینی چیزی جز اقرار به شکست همه جانبه رژیم از یکسو و جستجوی تنفسی برای بسیج قوا و حمله مجدد به کردستان نبود. آتش بس از جانب نیروهای درگیر اعلام شد و هیئت نمایندگی خلق کرد جهت مذاکره با رژیم به وجود آمد. پیام خمینی مستمسکی برای

احزاب و سازمانهای سیاسی، کار یکسره کردن و خفه کردن این جنبش را برای رژیم مشکل کرده بود و به همین دلیل بود که رژیم به تبلیغات زهرآگین علیه این جنبش اعتراضی پرداخت. جنگ با کفار، عوامل پالیزبان، عوامل اشرف پهلوی و اسرائیل، از اولین القایی بود که سران رژیم به مردم مبارز کردستان و احزابش بستند و از این طریق به آماده کردن نیرو و شستشوی مغزی نیروهای مسلح سپاه و ارتش پرداختند و بالاخره در ۲۸ مرداد ۵۸ در پی آماده باش و سازماندهی و طراحی یک جنگ تمام عیار، اولین حمله خود را تحت عنوان جهاد علیه کفار از طریق شهر پاوه آغاز کرد.

این رژیم ضد انسانی با استفاده از ارتش و ژنرالهای بر جای مانده از زمان شاه و پاسداران مکتبی زمان خمینی، همراه سیلی از قداره بندان تهی مغز تحت نامهای مجاهدین انقلاب اسلامی، سپاه جامگان، کفن پوشان، و سپاهیان اسلام بسوی کردستان سرازیر گشته و از زمین و هوا کردستان را با گلوله و توپ و خمپاره شخم زدند. مراکز مسکونی به شدت بمباران شد، دهات را سوزاندند و قبل از ورود به هر مکانی بدوا باید با خاک یکسانش میکردند تا سیر پیشروی سربازان امام زمان فراهم میشد و این سرآغاز فاشیسم اسلامی در ایران بود. در مدت نه چندان کوتاهی پیشمرگان و مردم مسلح مجبور به ترک شهرها و عقب نشینی تا نوار مرزی شدند. عدم تجربه مردم و سازمانهای درگیر در این جنگ نابرابر از یک طرف و جلوگیری از تلفات انسانی از طرف دیگر این عقب نشینی را تحمیل کرد. لازم به یادآوری است که قیاده موقت (حزب دمکرات کردستان عراق کنونی و سهیم در حکومت کرد در کردستان عراق) در آن زمان در خدمت جمهوری اسلامی به مثابه مزدور در همراهی و پیشقراولی نیروهای رژیم برای سرکوب جنبش آزادیخواهی در کردستان نقش ویژه ای داشت. همزمان با حمله جمهوری اسلامی به کردستان، خمینی به خلخال جلاد (اصلاح طلب و دوم خردادی امروز) دستور و ماموریت داد که به کردستان رفته و به محاکمه و مجازات ضد انقلاب بپردازد. صدها نفر از انقلابیون و کمونیستها در محاکمات یک دقیقه ای و بدون اجازه دفاع از خود و یا حضور وکیل مدافع در تور سراسری خلخال در کردستان اعدام شدند. کسانی تیرباران شدند که گناهی به جز کمک انسانی نداشتند. دکتر رشوند سرداری که

وجود ستم ملی در کردستان و تجارب جنبشهای ملی در کردستان عراق از یک طرف و وجود حزب دمکرات و کومه له از طرف دیگر، تسلیح توده ای در کردستان از همان فردای قیام آغاز شد و مردم وسیعاً با اسلحه و مهماتی که از خلع سلاح مراکز دولتی به دست آورده بودند مسلح شدند.

پس از به زیر کشیدن رژیم شاه و روی کار آمدن دارو دسته خمینی و سپس انتخابات فرمایشی و سلطه جمهوری اسلامی، کردستان به مدت حدوداً ۶ ماه و تا قبل از حمله سراسری، به مرکز فعالیت اکثریت سازمانها و احزاب سیاسی تبدیل شده بود. سخنرانی، پلمیک و سمینارهای سیاسی، بخش و توزیع کتاب و نشریات مارکسیستی، وجود مقرات و دفاتر سازمانهای سیاسی و در دسترس بودنشان به مردم و در یک کلام جو و فضایی سرشار از فعالیت آزاد سیاسی و آگاهگرانه از مختصات برجسته این دوره در کردستان بود. مردم دسته دسته از دورترین نقاط ایران به کردستان آمده و از نزدیک با این نحوه از فعالیت و شادابی سیاسی آشنایی پیدا کرده و با کوله باری مملو از خاطره، مهمان نوازی، اطلاعات سیاسی بر میگشتند. در واقع مبارزه و متشکل شدن در کردستان از دستاوردهای قیام بهمین بود که به مرحله رو به پیشی قدم گذاشته بود و آموزشهای ارزنده ای داشت. کوچ تاریخی و به یاد ماندنی مردم مبارز مریوان در اعتراض به حضور مزدوران رژیم در شهر و درخواست اخراج آنان از نقطه عطفهای این دوره در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی بود که با پشتیبانی وسیع توده ای در کردستان روبرو شد. مردم در سنندج در پشتیبانی از کوچ مردم مریوان به راهپیمایی از سنندج به مریوان دست زدند، از تمام شهرهای کردستان سیل آذوقه و مواد خوراکی و درمانی به مریوان سرازیر شد (برای اطلاعات بیشتر در این مورد به نوشته صالح سرداری تحت عنوان خاطراتی از کوچ مردم شهر مریوان در اعتراض به سیاست سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی ۳۱ تیر تا ۱۳ مرداد ۱۳۵۸ در بخش دوم این مطلب مراجعه کنید)

برای جمهوری اسلامی خمینی و فرمانده کل قوایش آقای بنی صدر (امروز در اپوزسیون) قابل تحمل نبود که این اوضاع و احوال در کردستان ادامه داشته باشد. روبرو شدن با مردمی مسلح، وجود



سازشکاری بسیاری از نیروهای اپوزسیون با جمهوری اسلامی شد. کومه له به افشاگری از رژیم پرداخت و معتقد بود که پیام خمینی چیزی بجز مزدوران رژیم جان باخت. فواد از زمره رهبرانی بود که بدون تردید و بلافاصله مقاومت مسلحانه را در برابر رژیم در کردستان سازمان داد. تعرضات و یورش رژیم با ایستادگی جنبش مسلحانه و توده ای در کردستان در کمتر از سه ماه در هم شکست و رژیم را به عقب نشینی وادار نمود. پیام صلح به جای فرمان هجوم نشست و اینبار هیئت حسن نیت به جای خلخالی و چمران روانه کردستان گردیدند. خمینی در تاریخ ۲۶ آبان ۵۸ پیامی صلح آمیز در جهت احقاق حقوق مردم مسلمان و مستضعف کردستان صادر کرد. این پیام خمینی چیزی جز درماندگی و عجز نیست و بر تداوم مبارزه با رژیم اصرار می ورزید و می گفت نباید به رژیم امکان تجدید قوا و حمله مجدد به کردستان را داد. حزب دمکرات در مهاباد بلافاصله به رقص و پایکوبی پرداخت و به این پیام ( لیبک ) گفت و در اعلامیه کمیته مرکزی حزب به تاریخ ۴ آذر ۵۸ ضمن حمله به کومه له برای افشاگری از رژیم و سازشکاری حزب تمام گناه حمله به کردستان را به گردن (بدخواهانی میاندازد که ذهن امام خمینی را مشوب کرده اند) و در ادامه این خط سازش در نامه ای به خمینی به تاریخ ۷ فروردین ۵۹ چنین میگوید ( حضرت امام خمینی رهبر عالیقدر انقلاب ایران، یکبار دیگر حضرت امام را مخاطب قرار میدهم ، اینک بدخواهانی در صددند جنگ برادرکشی دیگری به مردم کردستان تحمیل نمایند.. حضرت امام ! پیام ۲۶ آبانماه ۵۸ حضرتعالی ما را به حل مساله کردستان از طریق مذاکره امیدوار ساخت و ما بلافاصله لیبک گفتیم و اعلان آتش بس دادیم اکنون دیگر تصمیم با بنیا نگذار جمهوری اسلامی است). سازمان مجاهدین خلق در آن زمان خود به بخشی از رژیم تبدیل شده بودند و بدون هیچ تاملی به دستورات رهبر عمل میکردند و به مبارزات جنبش در کردستان کاملاً بی اعتنا بوده و پیام ۲۶ آبان خمینی سرلوحه سیاست این سازمان گردید. پس از شکست مذاکرات رژیم در کردستان در اسفند ۵۹ در نامه چابلسانه ای به خمینی چنین مینویسد (حضرت آیت الله ! چنانچه میدانید سازمان مجاهدین خلق نه در هیچ جای دیگر در هیچ درگیری داخلی شرکت نداشته و نه تنها راه حل نظامی در قبال

اینگونه قضایا را از اساس غیرعادلانه میدانند. بلکه به یقین میدانند که هیچ پایان خدایسندانه ای بر این درگیریها جز تهدید هر چه بیشتر وحدت و تمامیت ارضی کشور مترتب نیست. از این رو موافقت نمایندگان مجاهدین بر اساس همان پیام ۲۶ آبان خودتان مساله کردستان و سایر ملتها را فیصله دهند. بدیهی است که پس از اعاده حقوق عادلانه مردم کردستان و مشخص شدن مرزهای خلق و ضد خلق ، ما با هر گروه ضد مردمی و هرکس که علیه استقلال و تمامیت کسور نظم و آرامش آن سامان کوچکترین خدشه ای وارد سازد وارد جنگ شویم)

سازمان چریکهای فدائی خلق هم که روز به روز به جمهوری اسلامی نزدیکتر شده و مرتب به دعاگوئی برای سلامتی امام میپرداخت و به همان میزان هم از جنبش انقلابی و رادیکال هر کردستان دور شده و تبلیغاتش از کومه له به عنوان هر ج و مرج طلب اسم میبرد . در نهایت انشعاب اکثریت و اقلیت روی داد. و بخش اکثریت کاملاً به خدمت رژیم در آمدند. اعضای هیئت نمایندگی خلق کردعبارت بودند از: حزب دموکرات کردستان ایران بعنوان سخنگوی هیئت ، دقتر سیدعزالدین حسینی که ریاست هیئت را به عهده داشت ، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران کومه له و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران. این هیئت قرار بود مذاکره با رژیم را پیش ببرد، اما از همان ابتدا روشن بود که رژیم در فکر توطئه و بازسازی نیروها و پادگانهایش در کردستان است و ترفند مذاکره چیزی بجز این نیست . در تمام این مدت رژیم تنها ۴۵ دقیقه با این هیئت نشست داشت و بعداً اعلام نمود که این هیئت را قبول ندارد. رژیم در دوران آتش بس ، نیروهای خود را به خوبی سازمان داد. هر نقطه ای در دستش مانده بوه (پادگانههای اکثر شهرها ) را تقویت کرد و در آنها استحکامات جدیدی ساخت و در برابر چشمان مردم کوهها و بلندیهای مشرف بر شهرها را پر از سنگر و نفرات و تانک و توپ کرد و سپس در آمادگی کامل در بهار ۵۹ و با فرمان آقای بنی صدر به عنوان فرمانده کل قوا جمهوری اسلامی ، حمله به مراتب وحشیانه تری را علیه جنبش آزادیخواهی در کردستان آغاز نمود. بنی صدر بعنوان فرمانده کل قوا از طرف خمینی مامور گوشمالی کسانی شد که در کردستان از فرمان امام خمینی سرپیچی میکردند. آقای بنی صدر در ۱۲ فروردین ۵۹ در فرمانش به ارتش و تمام نیروهای مسلح

دستور داد تا سرکوب و خلع سلاح کامل ضد انقلاب و گروههای مسلح در کردستان پوینتهایشان را از پا درنیارند و بلافاصله حمله به شهر سنندج را آغاز نمودند. مقاومت حماسی و فراموش نشدنی مردم مبارز و آزادیخواه سنندج که ۲۴ روز به طول کشید(من در این مدت ۲۴ روز در صفوف کومه له و بعنوان مسئول یکی از واحدهای کومه له در این مقاومت عظیم شرکت داشتم. ) در مدت ۲۴ روز رژیم بیش از ۶۰۰۰ گلوله خمپاره و توپ به شهر سنندج شلیک نمود. دهها نفر از مردم غیره مسلح جان خود را از دست دادند و رژیم با کوهی از تلفات انسانی به پیشروی پرداخت. شهر و منازل مردم از زمین و هوا مورد حمله ددمنشانه سربازان اسلام و خشک مغزانی که در صف رفتن به بهشت بودند قرار گرفت. لازم به یادآوری است که نقش بنکه های (مقر) زحمتکشان در بسیج و مقاومت توده ای بسیار برجسته بود.

امروز مهم نیست که آقای بنی صدر چه می گوید. ایشان در نزد مردم آزادیخواه ، کارگران و زحمتکشان کردستان همان بنی صدر است که فرمان کشتار مردم کردستان را صادر کرد. آقای بنی صدر در کشتار دسته جمعی مردم بی دفاع کردستان اعم از زن و مرد و پیر و جوان و کودکان خردسال بخصوص در قارنه ، قه لاتان ، ایندراقاش ، صوفیان و سروکائی و دهات اطراف مهاباد ، اشنویه و پیرانشهر به وسیله اوباشان و قمه بدستان رژیم سهیم است. شریک جرم خلخالی ، خمینی و تمام دم و دستگاه جنایت سرکوب رژیم جمهوری اسلامی است و این چهره واقعی دیروز و امروز آقای بنی صدر است. به اپوزیسیون تبدیل شدن ایشان و افشاگریهایش در مورد صدارتش در زمان جمهوری اسلامی ذره ای از ماهیت ایشان نمی کاهد. علیرغم سرکوب، کشتار، اعدام ، دستگیری و شکنجه در بیست و چند سال حکومت اسلام ، در ایران و کردستان مبارزه جهت یک دنیای بهتر و آزادی و برابری یک لحظه هم از ذهن مردم انقلابی و کارگری ایران و کردستان فراموش نشده است. در سالهای ۶۶ ما شاهد با شکوهرترین مراسمهای اول ماه مه در کردستان هستیم. مردم تن به قوانین قرون وسطای رژیم نداده اند. مبارزات محلات فقیر نشین ، مبارزات کارگران کوره پزخانه ها برای افزایش دستمزد اعتراضات هر روزه مردم معترض و خیزش قهر مانانه مردم سنندج و سراسر کردستان از جمله

ادامه در ص ۱۵

ادامه از صفحه ۱

## به مناسبت سالگرد ۲۸ مرداد گفتگوی اسماعیل ویسی با فاتح شیخ

**اسماعیل ویسی:** سی و یک سال پیش در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ خمینی زیر عنوان "سرکوب اشرار و برقراری امنیت" فرمان حمله به کردستان صادر کرد. کوهی اسناد غیر قابل انکار در رابطه با شرایط سیاسی- اجتماعی و امنیتی آن روز جامعه کردستان ثابت میکنند که بر سراسر کردستان فضای آزاد سیاسی و امنیت و آسایش حاکم بود و احزاب سیاسی در آزادی بی قید و شرط فعالیت می کردند. پس چرا این فرمان سرکوبگرانه صادر شد؟ حکومت اسلامی چه اهدافی را دنبال میکرد؟

**فاتح شیخ:** عینا به همان دلیل! فرمان ۲۸ مرداد ۵۸ خمینی برای بورش نظامی به کردستان دقیقا به خاطر آن بود که در آن مقطع در آن منطقه فضای آزاد سیاسی به معنی واقعی و انقلابی حاکم بود؛ به عبارت دیگر انقلابی که رژیم شاه را ساقط کرده بود با نیروی کارگران و زحمتکشان انقلابی کردستان نه فقط ادامه داشت بلکه روز به روز بیشتر در بسط و گسترش بود. ظرف همان شش هفته ماه پس از سقوط شاه، فضای آزاد و انقلابی در کردستان چنان میان مردم آزادیخواه و انقلابی سراسر ایران صدا کرده بود که کردستان "سنگر انقلاب" لقب گرفته بود. آن زمان چون هنوز خفقان اسلامی نتوانسته بود حاکم شود، مردم مناطق دیگر ایران بخصوص تهران و شهرهای بزرگ، از آنچه در کردستان میگذشت کم و بیش اطلاع داشتند. خمینی و کل ارتجاع اسلامی حاکم از سرایت این فضای مقاومت انقلابی و توده ای به سراسر ایران وحشت داشتند. فرمان ۲۸ مرداد ۵۸ خمینی اعلام جنگ ارتجاع اسلامی بقدرت رسیده علیه یک عرصه مهم تداوم انقلاب ۵۷ بود. جنگی که خمینی علیه مردم آزادیخواه و بپاخاسته کردستان اعلام کرد جنگ سرکوبگران انقلاب ۵۷ علیه مدافعان دستاوردهای همان انقلاب بود. برای نسل جوان لازم به یادآوری است که فرمان بورش خمینی درست دو هفته پس از پایان پیروزمند کوچ تاریخی مردم مریوان صادر شد. مردم مریوان با حرکت پرشکوه و قدرتمندشان، در حمایت مردم دیگر شهرهای کردستان (از جمله با راهپیمائی توده ای از سنندج و سقز و بانه به مریوان)، یک عرصه مقاومت توده ای در برابر سرکوبگری رژیم تازه آمده را با موفقیت تمام آفریندند و راه نشان دادند.

در آن مقطع پروژه اصلی ارتجاع اسلامی و شخص خمینی در راس آن، سرکوب انقلاب به نام انقلاب بود که آن را با استفاده از باقیمانده ماشین سرکوب رژیم شاه و ایجاد ارگانهای سرکوبگر دیگر (سپاه پاسداران و غیره) به پیش میبرد. این ارتجاع از گوربرخاسته که در قامت حکومت اسلامی میراثدار استبداد سلطنتی، دست به ماشه رودرروی مردم بپاخاسته ایستاده بود و رسالت ناتمام رژیم شاه در دفاع از بنیادهای سلطه سرمایه را به عهده گرفته بود، تلاش میکرد همه آن جنبشها و جریانهای تشنه آزادی و رهائی راه، که با سقوط دستگاه استبداد و سرکوب شاه و ساواکش مجال تحرک پیدا کرده و به میدان آمده بودند، به خانه برگرداند و در صورت مقاومت با نهایت توحش فاشیستی به خون بکشاند. در طرف مقابل، از میان جنبشها و جریانهای به میدان آمده، نیروی انقلابی کارگران و زحمتکشان محروم، در دو عرصه در برابر پروژه سرکوب انقلاب ایستادگی و سنگربندی کردند: عرصه اول مبارزه کارگران علیه فلاکت و بیکاری و در دفاع از حق و حقوق کارگری در سطح سراسری بود و عرصه دوم در سطح منطقه کردستان مقاومت انقلابی کارگران و توده های زحمتکش در دفاع از دستاوردهای انقلاب و با خواست آزادی و اداره امور به دست خود مردم بود. شوراهای کارگری در سطح کشور و شوراهای انقلابی در کردستان، این ارگانهای اقتدار توده ای جوشیده از دل فضای انقلاب، ابزار مبارزاتی کارگران و زحمتکشان در این دو عرصه نبرد طبقاتی بود.

علاوه بر این، تحول اوضاع و صفیندی سیاسی در کردستان دوره انقلاب ۵۷ دو ویژگی برجسته داشت: اول به میدان آمدن یک جریان تازه نفس پرشور چپ و کمونیست از نوع انقلابی، دخالتگر و صاحب نفوذ توده ای و دوم ضعف آشکار ارتجاع اسلامی طرفدار رژیم اسلامی حاکم در منطقه کردستان. این معادله بخصوص در سنندج و مناطق جنوب کردستان، سرچشمه قطبی شدن جامعه حول دو قطب "کمونیستها" و "مفتی زاده ایها" شد. کمونیستها و چپها (عمدتا حول سازمان کومه له)، قطب انقلابی و دارای نفوذ توده ای در صفوف کارگر و زحمتکش و پائین جامعه بودند و مفتی زاده ایها مشتی مرتج متعصب متوهم به خمینی، که فقط توانستند قشر ضعیفی از فنودالهای ورشکسته روستا و لمپنیسم حاشیه شهرها را دور خود جمع کنند.

این دوقطبی باعث شد که جنبش ناسیونالیستی بورژوازی کردستان (عمدتا حول حزب دمکرات) به رغم تندیس طبقاتی شدید به ختم انقلاب یا دستکم سد کردن راه بسط و تداوم انقلاب، و تمایل سیاسی آشکار به سازش و بندوبست با رژیم حاکم در مرکز و ارتجاع مذهبی مفتی زاده در محل، چنانکه دیدیم در عرصه سیاست پی در پی به دنبال قطب چپ کشیده شد و در منگنه کشاکش و نوسان ناشی از معادله واقعی جامعه کردستان دوران انقلاب، که وزنه سنگینی به چپ و به اردوی کارگر و زحمتکش داده بود، عملا نه توان سد کردن راه تداوم انقلاب را پیدا کرد و نه امکان سازش و معامله با رژیم اسلامی را.

(دو جلد کتاب حزب دمکرات به نام "تلاش در راه تفاهم!" چاپ اسفند ۱۳۵۹، شرح حال مستند تلاشهای ناموفق آن حزب از لیبیک گفتن به خمینی بعنوان "رهبر انقلاب" تا دیگر اقدامات و مکاتبات سران حزب با سران حکومت از ابتدای روی کار آمدنشان تا اواخر سال ۵۹، در راه سازش با حاکمیت فاشیستی رژیم اسلامی است).

بنابراین روشن است که هدف استراتژیک رژیم اسلامی تازه بقدرت رسیده با فرمان ۲۸ مرداد، اساسا سرکوب انقلاب در یک عرصه مهم تداوم آن در کردستان بود. مرکز آن استراتژی سرکوب خونین کمونیستها و نابودی قطب چپ و انقلابی جامعه کردستان بود؛ در درجه اول به نفع مرتجعین مذهبی طرفدار رژیم و در درجه دوم به نفع حزب دمکرات، حزب بورژوازی کردستان که میتوانست متحد بالقوه رژیم در سرکوب انقلاب و نابودی قطب کمونیست و چپ جامعه کردستان باشد. اما دیدیم چگونه مقاومت انقلابی و توده ای و مسلحانه مردم آزادیخواه کردستان و در پیشاپیش آنها کمونیستها باعث شد که فرمان ۲۸ مرداد ۵۸ نه تنها برای رژیم پیروزی ببار نیآورد، بلکه صاحب فرمان را وادار کند که سه ماه بعد در ۲۶ آبان با صدور پیام عاجزانه پر از "تقیه" و دروغش خطاب به "برادران کرد"، عملا به شکست موقت خود اذعان کند.

داستان پیروزی دور اول جنبش مقاومت مردم کردستان و بازتاب آن در بالابردن روحیه انقلابی نه تنها در کردستان بلکه در سراسر ایران صفحه درخشانی از تاریخ پرفراز و نشیب انقلاب ۵۷ است که در



اینجا نه نیاز به بازگو کردن آن هست و نه مجال آن. اما باز درست با هدف دنبال کردن استراتژی سرکوب انقلاب و تلخ کردن طعم آن پیروزی به کام انقلابیون و آزادیخواهان کردستان و سراسر ایران، رژیم اسلامی حاکم در بهار سال ۵۹ لشکرکشی دوم خود به کردستان را این بار با بنی صدر بعنوان "فرمانده کل قوا" سازمان داد و متعاقباً طی چند سال با میلیتاریزه کردن سراسر کردستان با استفاده از جنگ خود با عراق توانست حاکمیت فاشیستی اش را بر مردم کردستان تحمیل کند. اما به رغم تسلط نظامی رژیم بر کردستان، حاصل سیاسی آن فرمان جنایتکارانه و فاشیستی، پس از سی و یک سال چه بوده است جز خریدن نفرت بی پایان و مبارزه آشتی ناپذیر توده مردم آزادیخواه کردستان برای جمهوری اسلامی؟ مردمی که تا نابودی این رژیم سراپا جنایت یک پای مبارزه رادیکال و انقلابی علیه آن خواهند ماند.

**اسماعیل ویسی:** به اهداف استراتژیک حکومت اسلامی در رابطه با این یورش وحشیانه و همچنین به مقاومت مسلحانه و اعتراضات توده ای در کردستان که در تقابل با این فرمان یورش، تحت عنوان "جنبش مقاومت خلق کرد" شکل گرفت اشاره کردید. تا آنجائی که اسناد نشان میدهند و من خود بعنوان یکی از فعالین سیاسی چپ و کمونیست و تا حدی مؤثر در فعل و انفعالات سایسی و اجتماعی شهر سنندج و ارتباطات با دیگر نقاط کردستان، مفاهیم و مطالباتی چون "آزادی/برابری و آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی، بیان و تامین بیمه های اجتماعی، بیکاری، درمانی و ... مطرح و در سرلوحه خواسته های مردم بود. اما اکنون جریانات ناسیونالیستی مقوله و مطالبه "خودمختاری" را بعنوان مطالبه اصلی و علت فرمان حمله عنوان میکنند. هر چند این خواست به سرلوحه رانده شد. چرا؟ عوارض مثبت و منفی این یورش وحشیانه در ابعاد سراسری ایران و کردستان چه بودند؟

**فتح شیخ:** دو تبیین مختلف درباره ویژگی مقاومت توده ای مردم کردستان در برابر رژیم اسلامی، رایج بوده و هست: یکی اینکه این مقاومت انقلابی و توده ای ادامه انقلاب ۵۷ است و دیگری اینکه این مقاومت در ادامه سنت "جنبش ملی کرد" بازمانده از رویارویی ناسیونالیسم کرد و

رژیم شاه از دوران جنگ جهانی دوم ("جمهوری مهاباد") است. این دو تبیین از همان روزهای ابتدای انقلاب ۵۷، مشخصاً به دنبال جنگ نوروز خونین سنندج (نوروز ۵۸) و مقاومت قهرمانانه مردم آزادیخواه سنندج وجود داشته اند و بتدریج روشنتر و شفافتر در برابر هم ابراز شده اند. این دو تبیین به دو جنبش در طول سه دهه گذشته تعلق داشته و دارد؛ دو جنبش واقعا موجود حاضر در سیاست و جامعه کردستان: جنبش کمونیسم و جنبش ناسیونالیسم کرد. امروز (و البته از خیلی سالها پیش) برای کمونیستها بسیار روشنتر از دورانی که در قلب رویدادهای داغ انقلاب ۵۷ بودند روشن شده است که آن مقاومت انقلابی توده ای، واقعا یک عرصه پرشور ادامه انقلاب ۵۷ بوده است. اما در همان زمان هم به رغم هر ناروشنی و آغشتگی نظری، کمونیستهای رهبر آن مقاومت توده ای، به کار خود دقیقاً به عنوان "دفاع از آزادی و انقلاب" نگاه میکردند. شاهد این مساله، اسم بامسمائی است که کمونیستها و چپها در همان روزهای بعد از پیروزی قیام بهمن ۵۷ بر "جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب" سنندج گذاشته بودند.

در عین حال واقعیت اینست که سنت جنبش ملی کرد - ناسیونالیسم کرد - هم از همان روزها، و حتی قبل از سقوط شاه، مهر خود را به مبارزه و مقاومت آزادیخواهانه مردم کردستان زده بود. اثرات این مهر را بخصوص در ناکامیها، اهداف مبهم، سازشکاریها و ناپیگیریهایی که این سنت به مقابله مردم با رژیم اسلامی تحمیل کرده است، میتوان به وضوح دید. باز هم اگر به جمعیتهای شهرهای کردستان که به ابتکار چپها و کمونیستها و اساساً کومه له برپا شدند رجوع کنیم میبینیم که بجز "جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب" سنندج، نام بقیه جمعیتها بیش و کم از سنت ناسیونالیستی و پوپولیستی رایج آن دوره اثر گرفته اند.

درباره خواست خودمختاری هم روشن است که این خواست حاضر و آماده جنبش ملی کرد بود که در آن دوره به یک خواست سیاسی همه گیر بدل شد. اما سرچشمه همه گیر شدن این خواست در آن شرایط این بود که توازن قوای بین مردم انقلابی و آزادیخواه و رژیم در دیگر مناطق ایران (بجز کردستان) به زیان مردم و بسود رژیم اسلامی پیش رفته بود و پیش میرفت. در چنان شرایطی خواست مردم آزادیخواه کردستان به اینکه از آزادیهای دستاورد انقلاب به سود "اداره

امور جامعه به دست خود" استفاده کنند، برای اینکه بعد از رهایی از استبداد رژیم شاه مجدداً زیر استبداد رژیم اسلامی نروند، ناگزیر بودند به خواست "خودمختاری" عقب نشینی کنند. خواست "خودمختاری" هم نقطه سازشی با رژیم بود که در آن شرایط به تنهایی قادر به سرنگونی آن نبودند و هم نقطه سازشی بین دو جنبش چپ و راست حاضر در سیاست کردستان و در جامعه کردستان بود:

هدف بورژوازی کردستان از خواست خودمختاری، سهمین شدن در قدرت سیاسی در محل بود. اما هدف کمونیستها از خودمختاری این بود که حضور دولت مرکزی در کردستان باعث نشود تناسب قوای طبقاتی درون جامعه کردستان به نفع بورژوازی و به زیان طبقه کارگر و کمونیستها تغییر کند. به بیان دیگر هدف کمونیستها از خودمختاری این بود که رژیم مرکزی که یک رژیم بورژوائی تا مغز استخوان ضد آزادی بود ناچار شود تناسب قوای طبقاتی جامعه کردستان را به حال خود بگذارد. ارزیابی و تحلیل مشخص کمونیستها در آن دوره به درست این بود که اگر رژیم اسلامی نتواند سلطه خود را بر کردستان تحمیل کند، کمونیستها، چپها و کارگران کردستان با نیروی بالفعل و رشدیابنده خود از عهده بورژوازی کردستان و حزب سیاسی آن حزب دمکرات بخواهند آمد. تجربه سیاسی سه دهه اخیر، صحت این تحلیل و ارزیابی را صد بار اثبات کرده است. از این زاویه میتوان گفت که بدون شک خود فرمان ۲۸ مرداد ۵۸ خمینی و یورش نظامی رژیم به کردستان، کفه ناسیونالیسم کرد را تقویت کرد. این تنها به خاطر برخورد انقلابی کمونیستها به فرمان خمینی و بلند کردن فوری و بی تردید پرچم مقاومت انقلابی و تلاش بلافاصله و همه جانبه آنها در بسیج و سازماندهی مقاومت مسلحانه و اعتراضات توده ای بود که تمام جنگ و کشمکش بسود ناسیونالیسم و به زیان کمونیسم و جبهه کارگران و زحمتکشان کردستان تمام نشد.

امیدوارم توانسته باشم به سؤالتان درباره عوارض یورش ۲۸ مرداد ۵۸ را ولو به اختصار جواب داده باشم. واضح است که جواب کافی و وافیه به عوارض این رویارویی تاریخی باید بسیار همه جانبه تر و تفصیلی تر باشد.

(این مصاحبه در تاریخ ۱۰ اوت ۲۰۱۰ انجام شده است)

## آزادی ، برابری ، حکومت کارگری



شده شاه بر می گشت، ظاهراً در دولت جدید به رهبری جریان خمینی هم می رفت ادامه داشته باشد.

انقلاب توده ای مردم ایران به بورژوازی کرد هم این جرات را داده بود که بار دیگر قد علم کرده و از سهم خواهی در قدرت و تامین منافع اقتصادی و سیاسی دفاع کند. اگر جریان خمینی و دولت موقت روی خوشی به این توقع بورژوازی کرد نشان می داد، این طبقه در کردستان و حزبشان از همان اول همراه با دولت مرکزی در سرکوب مستقیم کارگران و مردم زحمتکش در کردستان و در سرکوب چپ و کمونیست ها، ابایی نداشت و بی اما و اگر شرکت می کرد.

اما دو عامل باعث شد که بورژوازی کرد و حزبش در مقابل رژیم قرار گیرد: یکی این بود که، دولت تازه سر کار آمده جمهوری اسلامی، ستم ملی در کردستان را برسمیت نشناخت و به زیاده خواهی و یا سهم خواهی بورژوازی کرد روی خوش نشان نداد.

و دوم اینکه، یک جریان و جنبش طبقاتی و اجتماعی و چپ قدرتمندی شکل گرفته بود که دورنمای همکاری و بهم پیوستن این دویخ بورژوازی را تاریک کرده و خواسته های رادیکال و طبقاتی و اجتماعی بسیار فراتری از خودمختاری و شریک شدن بورژوازی کرد در قدرت را مطرح کرد. جنبشی که اساساً جمهوری اسلامی را به عنوان دولت برخاسته از انقلاب ۵۷ به رسمیت نمی شناخت.

در نتیجه بورژوازی کرد ناچار شد با جنبش مقاومت و انقلابی مردم همگام شود. اما هیچگاه و در طول همه سالهای جنبش انقلابی مردم کردستان، از تلاش برای کنار آمدن با بورژوازی برادر در سطح سراسری و دولتش و مخالفت و اخلال در جنبش انقلابی کردستان و چنگ و دندان نشان دادن به کارگران و جریانات چپ و کمونیست که خواسته های رادیکال و انسانی را نمایندگی می کرد، فرو گذاری نکرد. تاریخ این کشمکش ها طولانی است و تجارب آن هم در این تاریخ ثبت شده اند. این که اگر جنبش چپ و کارگری و کمونیستی در کردستان عروج نمی کرد و پرچم آزادی و برابری و رفاه و برابری زن و مرد و دخالت مستقیم کارگران و زحمتکشان در سرنوشت خود را بر نمی افراشت و تنها بورژوازی کرد بود و خودمختاری که بعداً به خودگردانی هم تبدیل شد، آیا خمینی باز فرمان حمله به کردستان را صادی می کرد، فقط یک فرضیه است.

سرکوب بود که دیدیم با دفاع و مقاومت انقلابی وسیعی در سراسر شهرهای کردستان و بویژه در جنوب و بزرگترین شهر آن "سنندج" روبرو شد و در این مرحله به عقب نشاندن شد.

**اسماعیل ویسی:** به اهداف استراتژیک حکومت اسلامی در رابطه با این یورش وحشیانه اشاره کردید. قطعاً در رابطه با این یورش مقاومتی مسلحانه در کردستان شکل گرفت. تا آنجائی که اسناد نشان می دهند و من خود بعنوان یکی از فعالین سیاسی چپ و کمونیست و تا حدی مؤثر در فعل و انفعالات سیاسی و اجتماعی شهر سنندج، مفاهیم و مطالباتی چون "آزادی، برابری و آزادی فعالیت های سیاسی، آزادی بیان و تامین بیمه های اجتماعی، بیمه بیکاری، درمانی و ..." مطرح و در سرلوحه خواسته های مردم بود. اما اکنون جریانات ناسیونالیستی مقوله و مطالبه خودمختاری را بعنوان مطالبه اصلی و علت فرمان حمله عنوان میکنند. آیا جنبش انقلابی مردم یک جنبش خودمختاری طلب بود؟

**مظفر محمدی:** ببیند مقاومت در مقابل دولت جدید بورژوازی و اسلامی که قطعاً باهدف سرکوب انقلاب و به خانه فرستادن کارگران و مردم انقلابی پا به میدان گذاشت، در کردستان یک دست نبود. کردستان هم مثل بقیه ایران طبقات بامناقص متفاوت و متضاد وجود دارند. تا آنجا که به کارگران و مردم زحمتکش برمی گردد، مطالباتشان و حداقل توقعشان از انقلاب ۵۷ همان مطالباتی بود که شما اشاره کردید: "آزادی، برابری و دخالت مستقیم در سرنوشت خود..." و تامین این هم بدون وسیع ترین آزادیهای سیاسی، آزادی بی قید و شرط بیان و تشکل و تحزب و اجتماعات و اعتصاب و تامین رفاهیات اجتماعی از جمله بیمه بیکاری و آزادی تشکل های کارگری و... ممکن نمی شد.

اما از طرف دیگر بورژوازی کرد هم بود که منافعش با منافع کل بورژوازی و نظام سرمایه داری یکی است. دولت جدید هم با همین هدف حفظ نظام سرمایه داری و حفظ منافع سرمایه داران بوجود آمده بود. بنا بر این از جبهه بورژوازی کرد، از همان آغاز هم تخاصم جدی ای در مقابل این دولت و نظام وجود نداشت. بورژوازی کرد و حزبش در کردستان، "حزب دمکرات" به خمینی لیبیک گفته بود. اما مساله ستم ملی و کم به حساب آمدن بورژوازی کرد در معادلات اقتصادی و سیاسی ایران که سابقه اش به رژیم ساقط

ادامه از صفحه ۱

## به مناسبت سالگرد ۲۸ مرداد

گفتگوی اسماعیل ویسی با مظفر محمدی

**اسماعیل ویسی:** سی و یک سال پیش " ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ " خمینی فرمان حمله به کردستان تحت عنوان "سرکوب اشرار و برقراری امنیت و آسایش" را صادر نمود. تمامی اسناد غیر قابل انکار در رابطه با شرایط "سیاسی- اجتماعی و امنیتی" آن روز جامعه کردستان نشان می دهند و ثابت میکنند که، در سراسر کردستان کاملاً جو و فضای آزاد و دموکراتیک و امنیت و آسایش وجود داشت و احزاب سیاسی بدون قید و شرط فعالیت می کردند. و ... چرا این فرمان حمله سرکوبگرانه صادر شد؟ حکومت اسلامی چه اهداف استراتژیکی را دنبال میکرد؟

**مظفر محمدی:** ما بارها دلایل این حمله رژیم به کردستان را توضیح دادیم. و نفس برپایی یک جنبش عظیم اجتماعی و مبارزه سیاسی و نظامی توده ای علیه این اقدام جمهوری اسلامی هم دلایل آن را توضیح می دهد. اولین دلیل این بود که این رژیم برای خفه کردن و ناتمام گذاشتن و در واقع شکست انقلاب ۵۷ در ایران سر کار آمد. از این لحاظ و در رابطه با انقلاب ۵۷ و برای به شکست کشاندن آن، علاوه بر اینکه مطلوب بورژوازی ایران، بلکه مطلوب بورژوازی بین المللی و در راس آنها آمریکا هم بود.

جریان خمینی که سوار بر انقلاب و توهم توده های انقلابی به حکومت رسید، در غیاب یک طبقه کارگر متشکل و متحد و حزب قدرتمند کارگری و کمونیستی، توانست این ماموریت و نمایندگی بورژوازی را برای سرکوب انقلابیون و به خانه فرستان کارگران و مردم انقلابی را بعهده بگیرد.

در آن زمان در کردستان بیشتر از همه جا، نبض انقلاب می زد. توده های انقلابی در کردستان به خمینی و دولت موقتش رای نداد و نمیخواست بپذیرد که آن ها از بالای سر مردم تصمیم بگیرند. در واقع کردستان سنگر دفاع از آزادی و انقلاب شده بود. از نظر انقلابیون در کردستان انقلاب هنوز ادامه داشت و نتیجه اش می بایست برقراری آزادی و برابری و دخالت مردم در سرنوشتشان باشد. و این نه برای بورژوازی در ایران و نه دولتهای امپریالیستی قابل قبول نبود. این کانون انقلابی می بایست خفه و سرکوب بشود.

حمله رژیم به فرمان خمینی هدفش این



اگر این جنبش چپ بوجود نمی آمد به نظر من تخصص دوبرخش بزرگ بورژوازی یکی در سطح سراسری و دولت جدید با بخش کوچک تر در کردستان، به این سطح که به یک جنبش انقلابی و طولانی مدت تبدیل شود، نمی رسید. همچنین و اساسا در عمق و کیفیت و مطالبات هم، حرفی از آزادی و برابری و برابری زن و مرد و آزادیهای بی قید و شرط سیاسی هم در میان نبود.

بنا بر این اینکه گویا خمینی فرمان حمله را به دلیل مطالبه خودمختاری صادر کرد، در اساس ادعایی غیرواقعی است. در کردستان کمونیست ها و کارگران و مردم زحمتکش و زنان و مردان برابری طلبی قد علم کرده بودند که از بیخ و بن دولت ضد انقلابی جمهوری اسلامی را زیر سوال برده بود. و این خطر بزرگی برای کل بورژوازی و دولتشان جمهوری اسلامی بود.

میتوان گفت که بورژوازی کرد بدشانسی آورد که بیخ گوشش یک جریان و جنبش کارگری و کمونیستی به میدان آمد و رشد کرد و مطالباتی را مطرح کرد که فی النفسه بر علیه منافع و خواست های بورژوازی کرد هم بود. بورژوازی کرد ناچار به پوشیدن قیای گشادی شد که نه در ماهیتش بود و نه اساسا برای آن آمادگی داشت. قیای ایستادگی در برابر برادر بزرگ تر خود و همراهی با جنبشی که علیرغم تمهیدات فراوان، اما، راهی برای برون رفت از آن پیدا نکرد. این جنبش به بورژوازی کرد و حزبش تحمیل شد. وگرنه حتی اگر بین او دو بخش بورژوازی در غباب کارگران و کمونیست ها و مردم آزادیخواه، تخصصی ایجاد می شد، چند ماه و یک سال هم طول نمی کشید و جمهوری اسلامی با معضل یک دوره تاریخی مبارزه و مقاومت توده ای سیاسی و نظامی روبرو نمی شد.

این معضل وجود چپ و حضور کمونیست ها و کارگران و اول مه ها و حضور زنان برابری طلب و ۸ مارس ها و مبارزه آزادیخواهان و مدافعان حقوق کودک و غیره، تا هم اکنون مزاحم جدی و سرسختی برای جمهوری اسلامی در طول سه دهه و برای بورژوازی کرد هم بوده است. اگر این اتفاق نمی افتاد، بورژوازی در کردستان واحزاب و جریانات سیاسی شان، بخشی از حاکمیت ولو در اپوزیسیون بودند و در کنار هم منافع مشترک و زندگی سیاسی شان را با تفاهم ولو با گیرودارهایی در حد همین جنبش سبز و غیره، تامین می کردند.

کما اینکه این اتفاق در عمل هم افتاده است. بورژوازی در کردستان و سخنگویان و فعالین سیاسی و روشنفکران و نمایندگان مجلس شان در تمام این سال ها شانه به شانه جمهوری اسلامی و کل بورژوازی در ایران حرکت کرده و در سرکوب کارگران و کمونیست ها و آزادیخواهان در کردستان با رژیم شریک بوده اند. سیاست و عملکرد همه جریانات ناسیونالیست کرد چه در مجلس اسلامی و چه در نهادهایی مانند جبهه متحد کرد و کردهای مقیم مرکز و غیره تا کنون جز این نبوده است.

هم اکنون بخش اعظم این جریانات ناسیونالیست در صفوف جنبش سبزو جناحی از پیکره جمهوری اسلامی ایستاده و ابراز وجود می کنند. جمهوری اسلامی با همین قانون اساسی و ولایت فقیهش و به رهبری موسوی به جای احمدی نژاد کل اهداف و آرزوهایشان را برآورده می کند. اما راه کارگران و مردم زحمتکش و زنان برابری طلب و جوانان مبارز و چپ از راه بورژوازی کرد چه در درون حاکمیت و چه در اپوزیسیون آن جدا است. همانطوری که راه کل طبقه کارگر ایران از بورژوازی در لباس سبز و اصلاح طلب و غیره، جدا است. جدال بخش های مختلف بورژوازی در هر لباس و با هر ملیت و قومیت، کرد و فارس و ترک و... و یا به نام سبز و سیاه و غیره هیچ ربطی به منافع طبقه کارگر در سراسر ایران که ملیت و قومیت و غیره نمی شناسد، ندارد. سرنگونی جمهوری اسلامی اولین خواست و اولین گام پیروزی طبقه کارگر و زنان و مردان و جوانان و همه انسانهای آزادیخواه و برابری طلب در سراسر ایران و برای ساختن جامعه ای آزاد و برابر است. سرنگونی جمهوری اسلامی خواست هیچ جریان و جناح بورژوازی در سراسر ایران و در کردستان نیست.

**اسماعیل ویسی:** اگر امروز بعد از ۳۲ سال به آن مقطع و فضای انقلابی و شور و شوق مبارزاتی و متحدانه مردم که در کردستان و بنوعی هم در سراسر ایران وجود داشت و هنوز " دولت بقدرت رسیده با ماهیتی بورژوائی که هنوز نتوانسته است از لحاظ سیاسی خود را تثبیت و انقلاب را سرکوب کند و کلا قیام کنندگان را با توسل به تبلیغات خرافی و ناسیونالیستی و دامن زدن به تفرقه و جدائی ملی - قومی و تظاهر به خودی بودن و فرا طبقاتی بودن و دادن وعده های سر خرمن به خانه بفرستد ". و جامعه هنوز اَبَسْتَن تلاطم و تغییر و تحول و ادامه انقلاب انجام شده و ناتمام باشد، برگردد.

چه کارهایی را میبایست میکردید و آن موقع انجام نگرفت؟ کلا درس و تجربه هایش چه میباشند؟

**مظفر محمدی:** جواب این سوال فرضی را نمیتوان داد. من که به خودم نگاه می کنم، فکر می کنم در آن زمان کاری نمانده بود که نکنم. از تشکیل کانون معلمان تا جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب، سازماندهی تحصن مسجدجامع، کمک به سازماندهی راه پیمایی مردم سنندج به مریوان در حمایت از کوچ مردم مریوان، ایجاد کمیته انقلابی شهر سنندج به همراه زنده یاد صدیق کمانگر در خلا قدرت در کردستان، تحمیل شورای شهر به دولت جدید و متعاقبا کمک به سازماندهی مقاومت مسلحانه، تبلیغات گسترده سیاسی، کمونیستی، ضد سرمایه داری و آزادیخواهانه، دفاع از برابری زن و مرد و علیه خرافات و ارتجاع و ناسیونالیسم و مذهب، متعاقبا شرکت در تشکیل حزب کمونیست ایران و غیره و غیره...، فکر نمی کنم کار خاصی بوده باشد و سراغش را ننگرفته باشم. بقیه اش دیگر از اراده امثال من خارج بود. در آن شرایط چپ و کمونیسم پراکنده و به شعبات مختلف تقسیم و بخشی از آن به دولت جدید خمینی پیوسته بود و طبقه کارگر با وجود ابراز وجود قدرتمند در قیام و انقلاب با اعتصاب کارگران نفت، اما غیر متشکل و بدون حزب سیاسی و خود آگاهی لازم طبقاتی بود...

در مقابل بورژوازی ایران تجارب کافی داشت، ابزار مذهب را در دست داشته و حمایت بورژوازی بین المللی در توافق گوادلوپ را داشت. توهم توده های انقلابی را داشت و خیانت بخشی از چپ از قبیل حزب توده و چریکهای اکثریت که به سازماندهی نهادهای پلیسی و سرکوب رژیم کمک کردند ...

در این اوضاع و احوال نمیشد و نمیتوان معجزه کرد. حتما کارهای بیشتری میشد کرد اما این را حالا میشود گفت و در نتیجه تأثیری بر اوضاع در آندوره ندارد و کمکی هم نمی کند.

اما در مورد تجارب و درسها خیلی می توان گفت. می توان گفت باردیگر تاریخ ثابت کرد که طبقه کارگر و مردم زحمتکش بدون اتکا به قدرت خود و تنها به قدرت خود رها نمی شوند. که انقلاب علی العموم الزاما به نفع مردم زحمتکش نیست. که رهبری انقلاب و جنبش ها و خیزش های توده ای اگر دست طبقه کارگر آگاه و متشکل و متحد درحزب سیاسی کمونیستی خود نباشد، به جیب بورژوازی



## خاطرات کوچ مردم مریوان

صالح سرداری

### مقدمه

قبل از روی کار آمدن جمهوری اسلامی در شهر و روستاهای مریوان مانند سایر نقاط ایران، علیه ستم و بیعدالتی رژیم پهلوی مبارزات گوناگونی صورت می‌گرفت که یکی از نمونه‌های بارز آن مبارزات دانش آموزان شهر مریوان از سال ۱۳۴۶ به بعد علیه ساواک و دبیران ساواکی بود که کتک زدن دانش آموزان و وادار کردنشان به پوشیدن لباس اجباری هنوز نزد آنها رواج داشت. در این دوران، ساواک میخواست با تبعید و دستگیری دو تن از دبیران محبوب و چهره‌های شناخته شده شهر فاتح شیخ الاسلامی و احمد مجلسی جو اعتراضی‌ای را که در مدارس داشت بالا می‌گرفت خفه کند. رژیم احمد مجلسی (که بعدا بدست جمهوری اسلامی اعدام شد) را به میناب بندر عباس تبعید کرد. این اقدام بلافاصله با اعتراض یکپارچه دانش آموزان دبیرستان "فرخی" پاسخ گرفت. دانش آموزان در یک اقدام شجاعانه با تجمع در ساختمان آموزش و پرورش خواستار لغو تبعید احمد مجلسی شدند. ساواک به این اعتراض پاسخ نداد و بعدا فاتح شیخ الاسلامی را هم زندانی و از کار دبیری اخراج کرد، اما همین رشته اعتراضات که طی چند سال متوالی جریان داشت، مبنای پرورش سیاسی و رادیکال نسلی از جوانان مبارز شهر و روستاهای مریوان شد که جهتگیری چپ و کمونیستی داشتند و به مردم کارگر و زحمتکش شهر و روستاها متکی بودند.

یک نمونه دیگر آن اعتراضات، مبارزه هفت ساله دهقانان "داسیران" برای بدست آوردن نسق زمینهای مزروعی شان بود که بارها به زد و خورد با ماموران رژیم شاه انجامید. این مبارزات را عبدالله دارابی از چهره‌های محبوب و سرشناس شهر



انقلابی، هم در اعتصاب غذا شرکت کرده و هم در آن نقش اصلی را بعهده داشتند. بعد از تجربه داسیران که با حمایت وسیع مردم به خواسته‌های خود رسیده بودند، رژیم ناچار به عقب نشینی درمقابل خواست دهقانان "بیلو" شد.

در تمام این نوع مبارزات که در سطح شهر و روستاهای مریوان در اشکال مختلف و به عناوین گوناگون جریان داشت، طیفی از روشنفکران و مبارزین کمونیست نقش اصلی و رهبری را به عهده داشتند، اکثر آنان در شهر و روستاهای اطراف معلم بوده و از چهره‌های محبوب و مورد اعتماد مردمی شهر مریوان و روستاهای اطراف بودند. و به همین دلیل هم براحتی چه در مبارزات قبل از قیام و چه در قیام بعنوان رهبران عملی مبارزات به رسمیت شناخته میشدند. در تظاهرات ها و مبارزات دوره قیام نیز این چهره‌ها توانستند در سازمان دادن مردم نقش اساسی و کلیدی ایفا کنند و در هر چه رادیکالتر کردن فضای سیاسی شهر، مطالبات مردم و ایجاد ارگانهای حاکمیت مردمی نقشی تعیین کننده داشتند. بطور نمونه میتوان از عبدالله دارابی، ناصر رستمی، حسین پیرخضری، فواد سلطانی، عطا رستمی، فاتح شیخ الاسلامی همایون گدازگر، جلال نسیمی، مجید حسینی، رؤف کهنه پوشی، امین سلطانی، عثمان روشن توده، طاهر خالدی، نسان نودینیان، اسد نودینیان، عبدالله نودینیان، موسی شیخ الاسلامی، محمد راستی، علی ناصرآبادی، احمد امیری، عبدالله کهنه پوشی، غلام قاسم نژاد، محمد مراد امینی و تعداد دیگری نام برد.

### قیام و تشکیل شورای شهر

بعد از قیام به ابتکار ما شورای شهر و همچنین "ستاد حفاظتی"، که بخش مسلح شورای شهر بود، تشکیل شد. شورای شهر

رهبری میکرد. اوج این مبارزه کوچ مردم داسیران بطرف مرز عراق در اعتراض به دفاع دولت از مالکان بود. کوچ پشتیبانی مردم شهر و روستاهای اطراف را به خود جلب کرد. این مسئله رژیم را به وحشت انداخت و بلافاصله هیئتی از نخست وزیر برای فیصله دادن قضیه به محل کوچ آمد، زیرا خبر این مبارزات در خارج از ایران نیز بوسیله رادیوهائی نظیر بی بی سی انعکاس یافته بود. در نتیجه نمایندگان دولت ناچار شدند در باشگاه افسران نسق زمینها را امضا کنند و تحویل ما نمایندگان مردم (هیئت سه نفره ای که من و دو نفر دیگر بنام های امین فرازی و باقر آزادی عضو آن بودیم) بدهند، در مقابل از ما خواستند که همان شب محل کوچ را که در نزدیک مرز عراق بود ترک کنیم و مردم را به شهر برگردانیم. ما نیز به آنها قول دادیم ولی بعدا فکر کردیم برگشتنمان در شب مناسب نیست، بهتر است فردا صبح به شهر برگردیم تا مردمی که این مدت از ما پشتیبانی کرده اند، بتوانند دستاورد خود را ببینند. همانشب خبر کوچ از رادیو بی بی سی پخش شد. عبدالله دارابی رهبر واقعی این مبارزات به همین منظور به تهران رفته بود. دوساعت بعد از پخش خبر از بی بی سی، هیئتی که ما با آنها مذاکره کرده بودیم به محل کوچ آمدند و سراغ ما سه نفر هیئت نمایندگی را گرفتند. در آن موقع من سرباز بودم و بدون اجازه برگشته بودم با اسم دیگری خودم را به آنها معرفی کرده بودم سراغ مرا گرفتند و مردم جواب دادند هنوز سه نفر نماینده برگشته اند ما نیز منتظر آنها هستیم. استاندار کردستان، سرتیپ کمانگر و یک نفر دیگر از نخست وزیر که اسمش را بخاطر نمی آورم از طرف دولت، اعضای هیئت بودند.

باز نمونه دیگر مبارزات دهقانان روستای "بیلو" علیه تعرض مالکان بود. آنها هم نهایتا کارشان به اعتصاب غذا در دادگاه مریوان کشید. روشنفکران کمونیست و



می رود و نظام سرمایه داری با چهره جدید و نهادهای سرکوب قدیم و جدید سرچاپش خواهد ماند. که طبقه کارگر نباید به نیروی ذخیره و سرباز جنیش های بورژوازی تبدیل شود. انقلاب برای کارگران و زحمتکشان انقلاب کارگری و برچیدن نظام سرمایه داری و برقراری جمهوری سوسیالیستی است. بنیاد نهادن دنیایی بهتر، ازاد و برابر و فارغ از ستم و استثمار است.

بنا بر این هر انقلابی که این دورنما و افق را نداشته باشد مورد حمایت طبقه کارگر و کمونیسم کارگری نیست. جنبش طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی دیگر افشار ستمکش و محروم جامعه رهبری خود، سازمان خود، سیاست و تاکتیکهای مبارزاتی خاص خود را می طلبد. جنبش و مبارزه طبقاتی نه ملیت می شناسد، نه زبان و مذهب و جنس و غیره. مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی مبارزه ای بی امان و بیوقفه از اعتصاب برای مطالبه ای رفاهی تا قیام و انقلاب برای برقراری حکومت کارگری است. طبقه کارگر نباید این افق را گم کند. این مهمترین و بزرگترین درسی است که از انقلاب ۵۷ و کلیه تحولات حول وحوش آن از جمله جنبش انقلابی مردم کردستان و متعاقبا و اخیرا از جنبش سبز در ایران می توان گرفت.

(این مصاحبه در اوت ۲۰۱۰ انجام شده و سوال آخر به آن اضافه گشته است)







و ستاد آن با توجه به رادیکالیسمی که نمایندگی میکرد و وجود چهره های شناخته شده چپ در آن از همان ابتدا مورد نفرت و غضب رژیم تازه روی کار آمده اسلامی و مرتجعین محلی قرار گرفت. رژیم اسلامی که نمیتوانست فضای چپ و رادیکال را تحمل نماید، فکر توطئه افتاد و با کمک مرتجعی چون احمد مفتی زاده و با مسلح کردن مرتجعین منطقه، مالکان و خوانین را سازماندهی کرد، امکانات فراوان مالی و تسلیحاتی در اختیارشان گذاشت و با تقویت پادگان میخواست حاکمیت ارتجاع اسلامی را بر مردم کردستان تحمیل کند. مردم مبارز و آزادیخواه شهرهای کردستان در مقابل این دسایس به اشکال گوناگون مبارزه کردند. در مریوان با توجه به اینکه شورای شهر و ستاد حفاظتی در دست ما بود و مردم شهر و روستاهای مریوان به گرمی از شورای شهر و ستاد پشتیبانی میکردند فضای رادیکال و چپی وجود داشت، مرتجعین سعی میکردند مردم را مرعوب کنند و حتی گاهی در صدد ضربه زدن بر می آمدند. در یکی از روزها ساعت یازده صبح در حالیکه تعدادی از ما روی بام دفتر ستاد حفاظت ایستاده بودیم، تیری به طرف ما شلیک شد که در اثر آن محمود سلیمانی معلم مبارز و انقلابی یکی از فعالین ستاد جان باخت.

در تمام محلات شهر "بنکه" های محلات ایجاد شده بود. این بنکه ها محله خود را اداره می کردند، از دخالت در کار قضایی و رسیدگی به اختلاف تا توزیع مواد غذایی به نسبت جمعیت هر محله و روستا و به قیمت مناسب (قبل از آن مواد غذایی در دست چند سرمایه دار شهر بود که همیشه با قیمت بالا و بسیار ناعادلانه به فروش میرسید)، همه اموری بودند که بنکه های محلات در آنها دخالت داشتند. احمد امیری و محمد راستی در این بخش کار می کردند. با تمام مشکلات و کم تجربگی که داشتیم، علیرغم تبلیغات مرتجعین که سازماندهندگان بنکه ها عده ای جوان کم تجربه هستند و از عهده چنین کاری بر نمی آیند، اما بنکه ها اعتماد مردم و بخصوص کارگران و زحمتکشان را جلب کرده بودند و عملاً به ارگانهائی تبدیل شدند که مردم برای حل مسائل و مشکلاتشان به آنها مراجعه میکردند.

اولین شهری که جمهوری اسلامی برای تحمیل حاکمیتش و بیرون کردن کمونیستها و مردم از حاکمیت انتخاب کرد شهر مریوان بود. رژیم میخواست با تکیه بر طرفداران مفتی زاده به این هدف برسد که

همزمان توافقاتی را با خمینی بر سر چگونگی سرکوب مردم کردستان انجام داده بود و طرفداران مفتی زاده آن را برای خود موفقیتی دانسته و در بوق و کرنا کردند. با تحریک و تقویت رژیم، در اردیبهشت ۵۸ جمعی از مرتجعین و خوانین منطقه و طرفداران مفتی زاده و قیاده موقت (حزب دمکرات کردستان عراق) نیروهایشان را در محلی به نام «سه راه نی» جمع آوری کردند و کتبا به شورای شهر و ستاد حفاظتی اخطار دادند که اگر ظرف ۴۸ ساعت شورای شهر و ستاد را تحویل ندهیم، به شهر حمله خواهند کرد. ملاکه در تحدیه دهقانان، شورای شهر، جمعیت زنان، تشکل دانش آموزان، متشکل بودیم بعد از صحبت با مردم و جلب حمایت آنها در دفاع از شورا و ستاد، خود را برای دفاع آماده کردیم. همراه مردم تمام نقاط استراتژیک و مهم شهر را سنگر بندی کردیم، برای سنگر بندی و در عین حال برای اعلام حمایت از ما (ستاد حفاظتی) شهر دو روز تمام تعطیل بود، علاوه بر این مردم برای مقابله، ابتکارات جالبی به خرج میدادند بسیاری از خانواده ها قابلمه های آب جوش را برای ساعت ۶ بعداز ظهر، که آخرین مهلت اولتیماتوم مرتجعین بود، آماده کرده بودند هیچوقت چهره پیرمردانی را که علیرغم سن زیاد اسلحه بدست گرفته و برای سازماندهی به ما مراجعه میکردند فراموش نمیکنم. حمایت پرشور و دفاع مردم از دستاوردهایشان که در شورا و ستاد تجلی پیدا کرده بود، آمادگی پیر و جوان برای دفاع مسلحانه از این دستاوردها دلگرمی بسیاری به تک تک ما میداد.

بطور واقعی ما سررشته زیادی از اسلحه و کار نظامی نداشتیم اما میدانستیم که مانور نظامی، تبلیغ کردن روی توان نظامیمان و اعلام علنی آمادگی برای درگیری میتواند عده ای را از همکاری با رژیم و مرتجعین محلی منصرف کند. بطور مثال در حیاط ستاد دو قبضه خمپاره داشتیم و نمیتوانستیم با آنها بطور علمی تخمین مسافت بکنیم، یکی از اعضا ستاد، با قدم فاصله دفتر ستاد تا منزل یکی از مرتجعین، که محل تجمع نیروهای مزدور بود، را اندازه میگرفت و وقتی مردم میبرسیدند چکار میکند، جواب میداد میخوام امشب اگر درگیری شروع شود منزل این مالک مرتجع را چنان خمپاره باران کنم که یک چشمه درست و حسابی برای شهر درست شود. همین تبلیغات و آمادگی ما و بخصوص فضای شهر و نفرت مردم از مرتجعین و دولت چنان روشن و علنی بود که یکی از مرتجعین

شهر که تعدادی مزدور مسلح را با وعده اینکه در صورت تصرف شهر میتوانند اموال مردم را غارت کنند دور خود جمع کرده بود، با دیدن اوضاع هیبتی نزد شورای شهر و ستادحفاظتی فرستاد و اعلام کرد که نیروهایش را عقب خواهد کشید و دیگر در این ماجرا دخالت نخواهد کرد. نیروهای ارتجاع زمانیکه آمادگی مردم برای مقابله با هر نوع تعرض و حمله ای را دیدند و میدانستند که در صورت حمله شهر به گورستانشان تبدیل خواهد شد، همان شب عقب نشینی کردند. بعد از گذشت این دوره باز جمهوری اسلامی بیکار ننشست، ما نیز خود را آماده میکردیم و برای مقابله با این وضعیت نیروی مسلح اتحادیه دهقانان را تشکیل دادیم. جمهوری اسلامی با تکیه بر جماعت مفتی زاده در این دوره در ساختمان ساواک قدیم شهر، مکتب قرآن و مقر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را برپا کرد.

### واقعه ۲۳ تیر

روز ۲۳ تیرماه ۱۳۵۸ در شهر تشکلهای مختلفی از جمله جمعیت زنان، اتحادیه دهقانان، کانون دانش آموزان و تشکل کارگران شهر تظاهراتی در اعتراض به سانسور در دولت بازرگان سازمان داده بودند که هزاران نفر در آن شرکت کردند. سخنرانان تظاهرات علاوه بر سانسور در جمهوری اسلامی علیه حضور نیروهای رژیم در شهر و بطور مشخص علیه مکتب قرآن و سپاه پاسداران صحبت کردند. ما قبلاً تصمیم گرفته بودیم که این تظاهرات را به تظاهراتی علیه مکتب قرآن و سپاه تبدیل کنیم و در صورت امکان همان روز آن مقر را تعطیل کنیم. با این هدف من بعنوان یکی از مسئولین نیروی مسلح اتحادیه دهقانان و زحمتکشان مریوان در این گردهمایی پیام اتحادیه را خواندم. در این پیام بطور مشخص فراخوان دادیم که همین امروز مقر ارتجاع را باید تعطیل کرد. این خواست با استقبال مردم روبرو شده و تظاهرات به طرف مکتب قرآن جماعت مفتی زاده و سپاه پاسداران که افراد آن از مزدوران محلی بودند براه افتاد. در مقابل ساختمان سپاه مردم با بلندگو اعلام کردند که باید سپاه تخلیه و تعطیل گردد. با این اخطار یکی از افراد سپاه بنام «عبه حبیب» به طرف تظاهر کنندگان شلیک کرد که سه نفر از تظاهر کنندگان (محمد درسید کارگر شهرداری، محمود بالکی از اتحادیه دهقانان و رئوف کهنه پوشی از کمونیستهای محبوب شهر) در لحظات اول جان باختند. با این تیراندازی درگیری





شروع شد و مردم به خشم آمده همراه حمله را شروع کردند و بعد از اندک مقاومتی مقر سپاه به تصرف ما درآمد و افراد آن تعدادی کشته و بقیه اسیر شدند. خشم و نفرت مردم از نیروهای رژیم و مزدوران محلی چنان زیاد بود که علیرغم تمام تلاش ما تعدادی از آنها بوسیله مردم به قتل رسیدند. یکی از مهره های اصلی مفتی زاده بنام انور خسروی که در استقرار مقر سپاه و باز کردن پای رژیم نقش جدی داشت توانست قبل از تصرف مقر فرار کند.

با تصرف مقر سپاه، شهر مریوان برای بار دوم از وجود این مزدوران پاک شد ولی این پیروزی در عین حال بهانه ای به رژیم داد که حمله مستقیم را به شهر سازمان دهد. در این هنگام یک شورای ۱۱ نفره جدید از نمایندگان مورد اعتماد مردم شهر تشکیل شد که ضمن اداره امور شهر و تامین ملزومات دفاعی و امنیتی برای شهر، برای جلوگیری از حمله ارتش با فرماندهان پادگان مذاکره هم میکرد. رژیم نیروهایش را در پادگان شهر تقویت کرده و خود را برای حمله آماده میکرد. ما هم علیرغم امکانات بسیار کم تسلیحاتی و ضعف سازمان نظامی، خود را برای مقابله آماده کردیم و در ارتفاعات شهر و مسلط بر پادگان سنگر بندی کردیم. در آن موقعیت سوال ما این بود که آیا به تنهایی از عهده ارتش و سپاه بر میآییم؟ آیا این جنگی زود رس و تحمیلی نیست؟ چطور میتوانیم این جنگ را تا موقع مناسبی که هم ما و هم مردم آمادگی بیشتری پیدا میکنیم به عقب بیندازیم؟ آخرین نتیجه این شد که امکان تسلیحاتی و فنی مقابله با ارتش و سپاه را نداریم و در عین حال هنوز در شهر های دیگر ایران رژیم از توهم مردم بهره برداری میکند و سیاست سرکوب رژیم در کردستان که از اینجا شروع شده بود برای مردم سایر نقاط ایران روشن و افشا شده نبود. به همین دلیل تصمیم شورای شهر و در صدر آن رفیق فواد مصطفی سلطانی تصمیم گرفت در عین کوتاه نیامدن از خواسته ها و مطالباتمان از بروز جنگ و درگیری در شهر جلوگیری کنیم. همینطور می دانستیم بدون جلب پشتیبانی مردم سایر نقاط ایران و بخصوص شهرهای دیگر کردستان امکان مقابله با رژیم را نخواهیم داشت.

از هر دو طرف تدارک ادامه داشت، از طرف پادگان برای حمله به شهر و از طرف ما برای دفاع از شهر. در عین حال مذاکره بین شورای شهر و فرماندهان

پادگان هم ادامه داشت. در یکی از این مذاکرات که بین نمایندگانی از شورای شهر از جمله فواد سلطانی، فاتح شیخ الاسلامی و عطا رستمی با یکی از فرماندهان پادگان در مدرسه روبروی مقر اتحادیه دهقانان جریان داشت، هنگامیکه مذاکره به بن بست میرسید، عطا رستمی با توجه به تجربه کوچ دهقانان داسیران که یک سال قبل آنرا سازمان داده بودیم، ایده کوچ مردم شهر را مطرح کرد. طرح ایده بلافاصله با شروع اجرای آن دنبال شد و بلندگوها برای ابلاغ آن به مردم شهر به صدا درآمدند، فرمانده ارتش در حالیکه خود شاهد روند این تصمیم گیری انقلابی و شروع قاطعانه اجرای آن بود بدون اینکه از تهدیدهایش نتیجه ای گرفته باشد به پادگان برگشت.

سازماندهی کوچ یکپارچه یک شهر کوچ قرار بود در اعتراض به حمله نظامی رژیم و در دفاع از ارگانهای حاکمیت مردم و مطالبات و خواستهایی که داشتیم باشد. ارزیابی ما این بود که این کار از طرفی مقابله ای جدی با رژیم و جلوگیری از بروز جنگی ناخواسته است و از طرف دیگر مسئله را در سطحی بسیار وسیعتر و بین المللی مطرح میکند، چرا که کوچ مردم یک شهر در اعتراض به حضور نیروهای سرکوبگر دولت، اتفاقی بزرگ و پر سر و صدا میشد و توجه افکار عمومی را چه در ایران و چه در دنیا جلب میکرد. این ایده با استقبال همه روبرو شد و فواد مصطفی سلطانی رهبر و چهره سرشناس و محبوب شهر که عضو شورای شهر و اتحادیه دهقانان بود، مسئله را در شورا و اتحادیه دهقانان مطرح و توافق این دو نهاد را نیز جلب کرد. فاتح شیخ الاسلامی در مسجد جامع برای مردم شهر سخنرانی کرد. او گفت رژیم می خواهد به ما جنگ تمهیل کند، ما باید بجنگیم و یا تسلیم آنها شویم. سیاست درست این است که مردم در اعتراض به این قلدری رژیم از شهر کوچ کنند و رژیم با یک شهر خالی از سکنه روبرو شود، چنین عمل انقلابی ای از طرف توده مردم شهر، به اضافه همین آمادگی نظامی ای که برای دفاع داریم رژیم را وادار به عقب نشینی خواهد کرد. قرار شد تشکل های موجود بحث را به میان مردم ببرند و در عین نظرخواهی از آنان، توافق مردم را نیز جلب کنند. با این هدف، ایده کوچ را وسیعاً در میان مردم دامن زدیم، مردم در محلات و خیابان و بازار بر سر مسئله بحث و تبادل نظر میکردند، فضای شهر کاملاً هیجان زده و فعال بود، برای خود مردم نیز تصمیم به کوچ تصمیمی آسان و ساده

نبود. چگونگی کوچ، محل تجمع مردم، تامین تدارکات، سرنوشت کوچ، میزان کارایی آن، همگی مسائلی بود که در محافل کوچک و بزرگ در خیابان و بازار مورد بحث و جدل بود. اما همه میدانستند که با بازگشت و تسلط نیروها رژیم فضای آزادی که تا بحال وجود داشت از بین خواهد رفت، مرتجعین و روسای عشایر دوباره قدرت را در دست میگیرند و با تجربه ای که مردم از دوران قبل از قیام نیز از این جماعت داشتند میدانستند قدرت گیری دوباره مرتجعین چه زندگی فلاکت باری را به آنان تحمیل خواهد کرد. در عین حال تجربه زنده حاکمیت جمهوری اسلامی و طرفداران مرتجعش در تعرض وحشیانه به دهقانان در سومای بردوست نیز تصویری واقعی و در عین حال وحشتناک از تسلط رژیم بدست میداد، به همین دلیل علیرغم مشکلات، مردم حاضر به مقابله به هر شکلی با نیروهای رژیم بودند. البته تعداد بسیار کمی تحت تاثیر تبلیغات مفتی زاده و مرتجعین دیگر به قولهایی که رژیم داده بود، مانند روزی ۹۰ تومان پول نفت، متوهم بودند اما اینها بخش بسیار کوچک و ناچیزی را تشکیل میدادند و تاثیری بر تصمیم گیری مردم نداشتند.

غروب همان روز، ۲۱ تیرماه، با اعلام آمادگی شورای شهر، اتحادیه دهقانان و ستاد حفاظتی شهر بنکه های محلات و سایر تشکلهای و بخصوص توده وسیع مردم، در مدت کوتاهی با بلندگو قطعیت کوچ به مردم اعلام شد. یکی از اهالی شهر بنام حسین زینتی معروف به «حسین زینته» که سال ۹۶ در شهر سلیمانیه توسط تروریستهای جمهوری اسلامی ترور شد، فراخوان شورای شهر را از طریق بلندگو به اطلاع مردم میرساند. صحنه اعلام کردن فراخوان را هنوز دقیق بیاد دارم حسین در ماشینی با بلندگو متن را میخواند: «مردم مبارز مریوان، برای جلوگیری از جنگی ناخواسته، برای دفاع از مطالبات برحق و عادلانه مان تصمیم داریم برای مدتی شهر مریوان را به اعتراض به حمله جمهوری اسلامی تخلیه کنیم. محل کوچ نزدیکی روستای کانی میران میباشد. با هر وسیله ای که میتوانید و در دسترس دارید فوراً شهر را ترک کنید و خود را به محل کوچ برسانید» یا «برای حفاظت از اموال شما و برای مقابله با هر سوء استفاده ای، نیروی مسلح اتحادیه دهقانان و نیروهای مسلح بنکه ها در شهر میمانند و جانی برای نگرانی نیست». سازمان دادن کوچ را ستاد، اتحادیه دهقانان و شورای شهر که فعالین اصلی آن رفقای خودمان بودند به عهده





داشتند. خوب یادم هست که تا ساعت ۱۲ شب مردم همه شهر را تخلیه کرده بودند. تعدادی از مردم که اقوام و بستگانشان در روستاهای اطراف بودند به این روستاها رفتند اما بخش عظیم و اکثریت مردم به محل تعیین شده کوچ آمدند. سرتاسر شب ماشینها و وسایل نقلیه در رفت و آمد بودند، سراسر جاده مریوان به محل کوچ را یکپارچه نور ماشینهایی فرا گرفته بود که مردم را به محل انتقال میدادند. چند ساعت قبل یک تیم از رفقا همراه جلال نسیمی در محل مستقر شده و کسانی که وارد اردوگاه می شدند را اسکان می دادند. نه مردم شهر و نه ما نیز نمیدانستیم آخر این حرکت چه خواهد شد و تا کی ادامه خواهد داشت. اما وقتی اتحاد و یکپارچگی مردم را در این حرکت میدیدیم امید به پیروزی بیشتر و بیشتر میشد. خود مردم احساس همبستگی بیشتری با هم میکردند. سازماندهندگان کوچ، ابتدا در نظر گرفته بودند که با سازماندهی و تدارک مناسب بتوان بین سه روز تا یک هفته بخوبی مردم را در محل کوچ اداره کرد و چنین مدتی را برای جلب پشتیبانی سایر شهرهای کردستان و انعکاس مساله در افکار عمومی ایران و جهان مناسب میدانستند اما پیشرفت کارها و پشتیبانی فوری مردم روستاهای مریوان و دیگر شهرهای کردستان چنان وسیع و زودفراجم بود که این کوچ گسترده بدون هیچ مشکلی تا دو هفته و تا رسیدن به کلیه اهداف آن دوام آورد. در همان روزهای اول مردمی که به نقاط دیگر رفته بودند نیز با مشاهده جو سیاسی و سازماندهی خوب تدارکاتی، ترجیح دادند به محل کوچ انتقال یابند.

کوچ مردم یک شهر به سرعت در ایران و از طریق مطبوعات در جهان انعکاس پیدا کرد. تعداد زیادی از سازمانهای چپ و رادیکال از کوچ دفاع کرده و اعلام همبستگی مینمودند. می بایستی سریع و با سازماندهی و تقسیم کار دقیق دست بکار میشدیم. تیم های زیادی از جمله تدارکات، اردوگاه، رساندن غذا و مواد خوراکی و آب آشامیدنی به سنگرها، تبلیغات، بهداشت و درمان تشکیل شده بودند. تیم تدارکات وظیفه تهیه آذوقه و آب آشامیدنی و تقسیم آن در اردوگاه را به عهده داشت. مسئول این تیم رفیق جلال نسیمی بود. هیچکس چهره صمیمی و دوست داشتی جلال را که شب و روز سوار بر موتورش تمام روستاها را برای جمع آوری کمکهای تدارکاتی و تهیه آب آشامیدنی در رفت و آمد بود را فراموش نمیکند. این تیم در

مدت کوتاهی توانست مواد غذایی را تهیه کند بطوری که مردم هیچوقت با مشکل تدارکاتی و غذایی روبرو نشدند. بعلاوه هر روز یک کامیون بزرگ یخ و چندین کامیون مواد غذایی از سنندج به اردوگاه آورده میشد که این کار را جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب سنندج سازمان داده بود. تیم تدارکات سنگرها که در بنکهای محلات شهر تشکیل شده بودند وظیفه شان تهیه غذا، آب، فشنگ، مهمات و سایر نیازمندیها بود. رفیق همایون گداگر در این تیم کار میکرد. نیروی مسلح ما از همان روز با گروههای مسلح زیادی که از سایر شهرهای کردستان آمده بودند، تقویت شد.

تیم بهداشت و درمان وظیفه رسیدگی به وضعیت بهداشتی اردوگاه و بیماران را به عهده داشت. در این تیم رفقا دکتر بهمن، عثمان حقیقت و هوشنگ مجاوری کار میکردند. علاوه بر این رفقا اکثر پزشکان و کارمندان بیمارستان و درمانگاه های مریوان با این تیم همکاری میکردند. دکتر بهمن که به محض شنیدن خبر کوچ مردم مریوان از یکی از شهرهای ایران به محل آمده بود در مدت کوتاهی به چهره آشنا و محبوب همه تبدیل شد بطوریکه بسیاری از مردم پسرانشان را به یاد دکتر محبوبشان بهمن گذاشتند. متأسفانه همه رفقای این تیم جان باختند. دکتر بهمن به محض حمله رژیم به کردستان همراه هشت نفر دیگر که همه آنها نیز از فعالین این کوچ بودند از جمله جلال نسیمی، حسین و احمد پیرخضری، امین و حسین مصطفی سلطانی، فایق عزیزی، احمد قادرزاده و در تاریخ سوم شهریور ۱۳۵۸ بدستور خلخالی در پادگان مریوان اعدام شد. هوشنگ مجاوری در سال ۱۳۶۰ در اثر اصابت مین و عثمان حقیقت در سال ۱۳۶۶ در درگیری با نیروهای رژیم جان باختند.

تیم تبلیغات وظیفه تبلیغ و برگزاری مجمع عمومی در اردوگاه و جلب حمایت شهرها و روستاهای اطراف را به عهده داشت. رفقای تیم تبلیغات بلافاصله مشغول به کار شدند و به روستاهای اطراف رفته ایده کوچ و دلایل آنرا برای مردم توضیح داده و سعی در جلب پشتیبانی آنها داشتند. رفیق مجید حسینی در این تیم فعالانه کار می کرد. علاوه بر روستاها این تیم از طریق رفقای دیگرمان (کومه له) در شهرهای دیگر کردستان سعی در جلب حمایت و پشتیبانی مردم از کوچ میکردند. تمام روستاهای اطراف مریوان، بدون استثنا، از کوچ حمایت کرده و با مردم شهر مریوان اعلام همبستگی و پشتیبانی

میکردند. هر روز نمایندگان چند روستا با ماشینهایی که حامل مواد غذایی و آب آشامیدنی بود به محل کوچ آمده و اعلام پشتیبانی خود را از کوچ اعلام میکردند. شهرهای سنندج، سقز، بوکان و مهاباد نیز از کوچ مردم مریوان حمایت کردند، در بخش دیگری به نحوه حمایت ها میپردازم. حفاظت اردوگاه را اساساً مردم به عهده داشتند که در تیمهای مسلح سازمان یافته بودند. اما مسئول نظامی اردوگاه یکی از رفقای خودمان بود. دفاع از شهر و مقابله با حمله احتمالی رژیم به عهده نیروی اتحادیه دهقانان بود. این نیرو متشکل از دو واحد که به نوبت ۲۴ ساعت حفاظت شهر را به عهده داشتند، بود. این دو واحد اساساً در دروازه ورود به شهر، ارتفاعات «تپه شیخ حسن» و «گرده ره ش» که مشرف به پادگان بود مستقر میشدند. من و ظاهر خالدی مسئولیت این دو واحد را به عهده داشتیم. نکته جالب توجه این است که پیشمرگان اتحادیه میهنی کردستان عراق نیز علیرغم مخالفت مسئول سیاسی شان با ما همکاری میکردند (در آن زمان "کومه له رنجدران" در اتحادیه میهنی قوی بودند).

رژیم جمهوری اسلامی که خود را برای حمله نظامی وحشیانه ای آماده کرده بود زمانیکه با این اقدام هوشیارانه روبرو شد ناچار به مذاکره با نمایندگان شورای شهر شد. هرچند سعی میکرد نمایندگان مردم را به رسمیت نشناسد و میگفتند ما خودمان به اردوگاه می آییم و مستقیماً با مردم «مسلمان» صحبت می کنیم مردم کوچ کرده به نمایندگان رژیم گفتند که ما نماینده داریم و شما بایستی با آنها مذاکره کنید. در مدتی که مردم کوچ کرده بودند آنها چند بار با نمایندگان مردم به مذاکره پرداختند و تمام نیروی خود را بکار انداخته تا مردم را تسلیم و به کوچ پایان دهند. از تهدید و ارباب گرفته تا فریب و ..... هیئت نمایندگی رژیم را چمران، آیت الله اشراقی و چند آخوند مفتخور دیگر تشکیل میدادند.

هیئت نمایندگی شورای شهر نیز متشکل از رفیق فواد مصطفی سلطانی، فاتح شیخ الاسلامی، فایق عزیزی، عثمان خالدی، حاجی حسن ایزدی و چند نفر دیگر از اعضا شورای شهر و معتمدان شهر بودند. هر روز غروب در محل کوچ مجمع عمومی مردم تشکیل میشد و نماینده هیئت (رفیق فواد) گزارش مذاکره را با جزئیات به مردم داده و بعد از پایان گزارش برای ادامه مذاکره از مردم نظر خواهی میکرد (برای ادامه این مذاکرات و مطالبات جلساتی مشورتی کرده برگزار می شد).





در یکی از روزهای کوچ یکی از نمایندگان دولت، اگر فراموش نکرده باشم بنام آیت الله لاهوتی، به محل کوچ آمد تا به خیال خود مردم را فریب بدهد و به شهر باز گرداند. خامخالی این آیت الله تا آنجا بود که تعداد زیادی کامیون ارتشی خالی هم همراه خود، برای بازگرداندن مردم به شهر، به اردوگاه آورده بود! بعد از تبلیغات زیادی که او برای رژیم و اسلام کرد از همه دعوت کرد که به آغوش اسلام برگردند، امکان ادامه کوچ و زندگی به این شکل ممکن نیست و ... در همین لحظه زنی بنام حاجی طلا، که چند سال بعد پسرش بنام نصرالله خوشرو توسط رژیم اعدام شد، از میان جمعیت جلو آمد و چند برگ درختی را کند و خشمگینانه بطرف آیت الله رفت فریاد زد «ما اگر گرسنه هم باشیم این برگهای درخت را خواهیم خورد اما تسلیم زورگویی شما نخواهیم شد». جناب آیت الله بعد از دیدن این عکس العمل که با استقبال و تشویق همه مردم نیز همراه بود بساطش را جمع کرد و دست خالی به پادگان برگشت. مذاکرات مجموعاً دو هفته طول کشید و به نتیجه ای نرسید.

نمایندگان دولت کماکان روی خلع سلاح مردم و شورای شهر و اتحادیه دهقانی پافشاری میکردند و حاضر به قبول اساسی ترین مطالبات مردم نشدند و نمایندگان مردم نیز حاضر به کوتاه آمدن و تن دادن به خلع سلاح و حضور نیروهای مسلح رژیم و مرتجعین محلی در شهر نشدند. نیروهای حزب دمکرات که مجموعاً ۱۰ نفر بودند و یک زیل ارتشی را در اختیار داشتند روزانه وارد شهر میشدند و شبها، که قاعدتاً نیروهای مسلح برای حفاظت در شهر میماندند، همراه مردم شهر را تخلیه کرده و به محل کوچ میرفتند. به همین دلیل پیشمرگان حزب دمکرات همیشه با تمسخر مردم روبرو میشدند. با شکست خوردن چند دور مذاکرات شایعه حمله نظامی به شهر و اشغال شهر قوت گرفت مزدوران محلی که نوکر رژیم بودند و در جریان خلع سلاح مقر سپاه و مکتب قرآن مفتی زاده فراری شده در پادگان نظامی شهر همگی مسلح و رژیم را تشویق به حمله می کردند. کسانی چون «توفیق داربرزین»، «رحمان بگ»، «فتاح حیدری»، «حمه چاوه»، «وه سنا جعفر» و مرتجعین دیگری از فنودالهای «فتالی بگی» و «حیدری» که پشت به حاکمیت ارتجاع اسلامی بسته بودند، از جمله این مزدوران بودند. تعدادی از این مزدوران در جریان جنگ کردستان کشته

شده تعدادی پشیمان گشته و بقیه هنوز در خدمت رژیم مانده اند. ما نیز نقل و انتقالات درون پادگان را زیر نظر داشتیم. نیروی ما از نظر تجربه و امکانات نظامی و تدارکاتی قوی نبود، نقطه قوت و دلگرمی ما انقلابیگری و پشتیبانی مردم و حقانیت حرکتشان بودند. پادگان در شرق و اردوگاه کوچ در غرب شهر واقع شده بود. واحد ما در شهر مشغول استراحت بود که شایعه محاصره شهر و مسدود شدن جاده مریوان به اردوگاه توسط نیروهای رژیم به سرعت در شهر پخش شد. بدلیل این شایعات تعدادی از مردم که در شهر بودند و میخواستند به اردوگاه باز گردند در دروازه خروجی شهر تجمع کرده بودند و منتظر پیدا کردن راهی مناسب بودند. ما نیز به محل تجمع مردم در میدان استادیوم رفتیم، کسی دقیقاً نمیدانست چه خبر است. بعضی از حاضرین گفتند که در مسیر شهر به اردوگاه کوچ نورهایی را دیده اند که شبیه به چراغ قوه می باشند.

من و طاهرخالدی و یکی دو نفر دیگر مشورتی کردیم، هر چند از لحاظ نظامی تجربه زیادی نداشتیم اما چنین چیزی را باور نکردیم. از طرفی بی توجهی را نیز جایز نمیدانستیم، لذا تصمیم گرفتیم چهار نفرمان (من، طاهر، ناصر رستمی و یک نفر دیگر که هر دو در یک سمت جاده به محلی که گویا نور را دیده اند) برویم اگر دشمن آنجا باشد ما درگیر می شویم و مردم متوجه خواهند شد. به مردم تجمع کرده در میدان هم گفته بودیم که باید در صورت درگیر شدنمان از طریق جاده «مریوان - به ری به گزاده» خود را به محل کوچ برسانند. ما چهار نفر حرکت کردیم و نیروی خودمان را بدون فرمانده آنجا گذاشتیم. بعد از حرکت ما رفیق فواد به محل آمده بود و سراغ ما را میگردید وقتی متوجه حرکت ما میشود بدون درنگ و به تنهایی بدنال ما راه می افتد. ما هر لحظه منتظر درگیر شدن بودیم. به محل اصلی که نور را دیده بودند رسیدیم اما هیچ خبری نبود، وقتی مطمئن شدیم که شایعه بوده برگشتیم در نصف راه یک نفر را دیدیم که به طرف ما می آید. او را ایست دادیم او خود را معرفی کرد، رفیق فواد بود شجاعت ما را تحسین و از اینکه نیروی خودمان را بدون فرمانده جا گذاشته و خودمان راساً اقدام کرده ایم انتقاد کرد. هرچند در مقابل فواد حرفی نزدیم اما هیچکدام انتقاد را قبول نداشتیم بخصوص که تصور ما از پیشمرگایه تی تصویر اتحادیه میهنی با فرهنگ شهادت، شجاعت، و نترسیدن بود.

امورات کوچ تقریباً خوب پیش می رفت

تیمهای تدارکات، پزشکی، تبلیغات، و... برکارهای خود مسلط شده بودند. کوچ مردم شهر در همه جا پیچیده شده بود. رادیوها و رسانه های بیشتری خبر را منعکس کرده بودند و این باعث پشتیبانی زیادی از حرکت کوچ شده بود. جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب سنندج که سازمان دهندگان اصلی آن رفقا صدیق کمانگر، شعیب ذکریائی، مظفر محمدی و کاک شوان، بودند برای پشتیبانی از مردم مریوان یک راهپیمایی را از سنندج به طرف مریوان سازمان دادند. این راهپیمایی با استقبال پر شور مردم در طول مسیر جاده سنندج مریوان روبرو شده بود، تمام تدارکات شرکت کنندگان در راه تامین میکردند و به نشانه همبستگی با راهپیمایی مسیری را نیز با آنها می آمدند. راهپیمایی بعد از پنج رو به مریوان رسید. واحد ما آن روز استراحت داشت واحد دیگر ما روز قبل به استقبال رفته بود. ما درحالیکه از شهر خارج می شدیم در دروازه شهر به راهپیمایان سنندج رسیدیم، آنها وقتی با شهر خالی از سکنه روبرو شدند علیرغم خستگی زیاد صدای اعتراضی خود را بلند کرده و با شعار دادن از مردم مبارز مریوان پشتیبانی کرده و تعرض جمهوری اسلامی را محکوم کرده و وقتی با نیروی سازمان یافته ما روبرو شدند شعار می دادند «آوردانی شاری چول، برای کوردی چه ک له کول» فضایی پر از صمیمیت و همبستگی حاکم بود، خیلی از کسانی که قبلاً همدیگر را میشناختند با دیدار مجدد همدیگر را در آغوش می گرفتند و مشتها و شعارهایشان را کردند.

یکی واحد ما راهپیمایان را تا خارج شهر بطرف اردوگاه بدرقه کرده و خودمان به محل ماموریت برگشتیم. دو روز پس از ملحق شدن راهپیمان سنندج به مردم مریوان، راهپیمایان شهرهای مهاباد، سردشت، سقر و بانه در حمایت و پشتیبانی از خواسته های مردم مریوان به محل کوچ رسیدند. با ملحق شدن مردمی که از شهرهای مختلف کردستان علیرغم گرمای شدید، سختی و طولانی بودن راه صدها کیلومتر راهپیمایی کرده بودند تا حمایتشان را از مبارزه ما علیه حضور جمهوری اسلامی اعلام کنند، روحیه همبستگی در مبارزه ای طولانی تر و سرتاسری تر علیه جمهوری اسلامی، اعتماد بیشتر به قدرت و توانمان در مبارزه را در میان همه بوجود آورد. یکی از تأثیرات فوری حمایتها و راهپیمایی مردم شهرهای دیگر الحاق مجدد تعدادی از مردم شهر مریوان





بود که یا از ترس حمله رژیم و یا عدم اعتماد به پیشرفت و سازمان یافتن درست کوچ بطور فردی به روستاهای اطراف نزد دوستان و خویشاوندانشان رفته بودند، بود. انعکاس کوچ مردم مریوان به منطقه کردستان محدود نشده بود، علاوه بر حمایت وسیع مردم شهرهای دیگر کردستان، نیروهای چپ با ارسال کمکهای مالی، دارویی و حضور در راهپیمائیه و کوچ از مبارزات ما و مطالبه خروج نیروهای رژیم از مریوان حمایت کردند. علاوه بر این روز به روز تعداد خیرنگاران و روزنامه نگارانی که برای تهیه گزارش به محل کوچ می آمدند اضافه می شد.

انعکاس کوچ به حدی زیاد بود که رژیم بطور مرتب هیئت های متفاوتی را برای مذاکره میفرستاد و تمام تلاش خود را برای پایان دادن به کوچ انجام میداد. البته تلاش رژیم برای خاتمه دادن به کوچ فقط به مذاکره مسالمت آمیز محدود نمیشد همزمان با فرستادن هیئتهای مذاکره ارتش و سپاه مستقر در پادگان را برای یک حمله دوباره تقویت و آماده میکرد و برای ایجاد رعب و وحشت شایعاتی مبنی بر حمله به شهر و محل کوچ را دامن میزد. در ادامه این شایعات به ما خبر رسید که رژیم قصد حمله به شهر را دارد. برای تصرف شهر می بایستی اول ارتفاع مسلط بر شهر را که در دست ما بود تسخیر میکرد. ما برای مقاومت و حفظ این نقاط غیر از اسلحه های سبک و تعداد بسیار کمی فشنگ چیز دیگری نداشتیم، اما دشمن همه نوع اسلحه سبک و سنگین و تانک و توپ تا هواپیمای جنگی را در اختیار داشت. از طرف رفیق فواد فوری جلسه مسئولین در شهر (محله دارسیران) ترتیب داده شد، از رهبران اتحادیه میهنی در جلسه ملا بختیار حضور داشت. در این نشست بحثهای زیادی در گرفت تقریباً اکثریت رفقا بر این نظر بودند که نمی توانیم مقاومت کنیم و باید عقب نشینی کنیم ما چند نفری که در ارتفاعات مستقر بودیم علیرغم اینکه استدلال رفیق فواد و بقیه را درست میدانستیم مخالف عقب نشینی بودیم، بطور واقعی هم هیچ دلیل قانع کننده ای نداشتیم غیر از سنگین بودن و غیر قابل هضم بودن امر عقب نشینی بخصوص با توجه به سابقه بد حزب دمکرات در این زمینه. به همین دلیل علیرغم تصمیم مسئولین و رفیق فواد ما آن شب ارتفاعات را ترک نکردیم و در سنگرها ماندیم. اما روز بعد مجدداً فواد با من و طاهر بطور جدی صحبت کرد و اعلام کرد که باید همین امشب ارتفاعات را ترک کنیم و به محل کوچ برویم.

ما علیرغم میل خودمان مجبور به ترک سنگرهایمان و عقب نشینی شدیم اما حاضر

نیویدیم به محل کوچ برویم و آن شب را در یکی از دره های اطراف شهر گذرانیدیم. روز بعد رژیم از حمله به شهر خالی از سکنه منصرف شده بود و بیشتر تلاش میکرد مردم را وادار به بازگشت به شهر نماید. هیئت دیگری را برای مذاکره به محل کوچ فرستاد ما نیز همان روز به محل سنگرهایمان برگشتیم نیروهای رژیم گاهی خمپاره هایی را به طرف سنگرهای ما و دور و بر شهر پرتاب می کرد، در شب نور افکنهایی را به هوا می انداخت زیرا ترس حمله از طرف ما را داشت بخصوص وقتی که یک واحد از نیروهای اتحادیه میهنی به کمک ما آمده بود. در یک روز که واحد ما استراحت داشت سری به اردوگاه زدیم استقبال گرمی از ما کردند ما با دید آن زمان لباسهای نامرتب و نشسته و اصلاح نکرده به میان مردم رفتیم این نوع ظاهر شدن نوعی انقلابیگری را تداعی می کرد. برعکس آن هم صدق می کرد مثلاً اگر کسی وظایفش را خیلی خوب انجام میداد ولی ظاهری آراسته و مرتب و تمیز داشت زیاد مورد قبول واقع نمی شد. این ریشه در پوپولیسمی داشت که آن دوران در ما ریشه داشت و آخرش هم تاوان زیادی را از ما گرفت. در اردوگاه میدیدیم که مردم و رفقای ما در تیمهای مختلف با جه انرژی و شور و شغفی مشغول کار و فعالیت بودند. در جلو چادر درمانگاه و بهداشت خیلی از آنها را میدیدیم در صف برای معاینه و مداوا بودند. خیلی از اینها از دهات و جاهای دیگر آمده بودند زیرا اینجا به آنها انسانی و دلسوزانه برخورد می شد. رفقای تدارکات مرتب آذوقه و مواد تدارکاتی را به اردوگاه می آوردند و در محل خودشان جمع آوری و بعداً تقسیم میکردند. مردم زیادی نیز برای همبستگی با مردم شهر مریوان به محل می رسیده و توسط چند نفر از آنها استقبال بعمل می آمد و به محل میهمانان راهنمایی می شدند خیلی از مهمانان کمونیستها و انسانهای چپ و آزادیخواهانی از شهرهای دیگر ایران بودند که خطرات و مشکلات فراوانی را تا رسیدن به محل کوچ تحمل کرده بودند. ساعت چهار بعداز ظهر طبق سنت هر روز مردم جمع شده و شورای شهر آخرین اخبار مذاکرات را به اطلاع رسانند. شرکت کنندگان حول و حوش آن به اظهار نظر پرداختند و بعد از آن رفیق فواد به مدت ده دقیقه ای برای مردم سخنرانی کرد. مامی بایستی ساعت شش بعد از ظهر سنگرها را تحویل می گرفتیم به همین دلیل به شهر بازگشته و آنجا را به قصد ارتفاعات ترک کردیم. در تمام محلات شهر واحدهای مسلح بنکه ها را میدیدیم که از اموال و وسایل مردم که در خانه هایشان جا گذاشته بودند حفاظت می کردند. رژیم سیاست خود را کماکان ادامه می داد

از یکطرف تهدید به جنگ و از طرفی دیگر ادامه مذاکره. با توجه به توده ای بودن کوچ و همچنین انعکاس آن در همه جا حمله نظامی برایش گران تمام می شد سعی می کرد به هر طریقی که شده مردم را از ادامه کوچ برحذر دارد و ادامه آن را غیر ممکن جلوه دهد. اما مردم کماکان روی خواستههای خود پای می فشردند. در دوره های قبل مذاکرات رژیم روی بازگشتن مردم به شهر، خلع سلاح مردم، و اداره شهر توسط نیروهای دولتی اصرار می کرد و نمایندگان مردم می گفتند وقتی به شهر باز خواهند گشت که شهر را خود مردم اداره کنند و نیروهای نظامی رژیم باید در پادگان نظامی مستقر گردند. آخرین دور مذاکرات شروع شد این دور مذاکرات همزمان بود با بحثهایی در مورد ادامه کاری کوچ، که بالاخره تا کی مردم توان ادامه آنرا دارند. می بایستی روحیات و وضعیت مردم را در نظر گرفت رژیم هم بشدت تحت فشار بود و معلوم بود که این دفعه کوتاه خواهد آمد. درست بود که مردم از رهبرانشان حرف شنوی داشتند اما اگر به وضعیت آنان بی توجهی می شد بعداً به ضد خودش تبدیل می گشت. ما این را تشخیص داده بودیم به همین خاطر تصمیم گرفتیم در عین پافشاری بر خواستههایمان رژیم را وادار به قبول کردن مطالبات مردم و با این دستاورد کوچ را تمام کنیم.

مذاکرات شورای شهر با نمایندگان دولت به پیشنهادات مشخصی رسیده بودند. قرار شده بود با مردم صحبت شود و در صورت توافق کوچ کنندگان به اجرا در آید. رفیق فواد جلسه ای را فراخواند و وضعیت کوچ، ادامه کاری آن و پیشنهادات برای توافق در مذاکره با نمایندگان رژیم را به بحث و تبادل نظر گذاشت. تقریباً همه رفقا شرکت داشتند همه ما با پایان دادن کوچ بر مبنای این پیشنهادات موافق بودیم. قرار شد تمام این مسائل با مردم در میان گذاشته شود و خود مردم تصمیم بگیرند. در یک بعد از ظهر در میدان اصلی اردوگاه همه مردم و مهمانانی که برای کمک و پشتیبانی آمده بودند جمع شده و رفیق فواد نتیجه آخرین مذاکرات را به اطلاع رساند. توافقات این بود:

- ۱- اداره شهر به عهده شهربانی باشد.
- ۲- نیروهای مسلح دولت نظیر سپاه و ارتش و نیروهای مسلح مردمی مانند اتحادیه دهقانان و سایر مردم مسلح در شهر مسلحانه ظاهر شوند.
- ۳- پایان کوچ اعلام شود و مردم به شهر بازگردند.

بعد از سوالات و ابهاماتی که در مورد آینده و ضمانت اجرایی آن از طرف مردم مطرح شد همه موافقت خود را اعلام کردند. سوال اصلی این بود که



آیا می توان به رژیم اعتماد کرد؟ آیا بعد از اینکه کوچ پایان یافت رژیم با نیروهایش به شهر حمله نخواهد کرد؟ آیا در صورت برگشتن به شهر این اتحاد و یکپارچگی کماکان به قوت خود باقی خواهد ماند؟ به هر حال به این سوالات واقعی و زمینی با دید و بوچون آن دوران جواب داده شد. بعد از آن رفیق فواد ارزیابی خود را از حرکت اعتراضی کوچ ارائه داد و مردم را فرا خواند تا در مقابل زورگویی ها و فشار تسلیم نشویم و سعی کنیم اتحاد و همبستگی خود را حفظ نماییم.

در پایان از طرف مردم شهر مریوان صمیمانه از همه کسانی که این مدت ما را چه از طریق جمع آوری و فرستادن کمکهای تدارکاتی، چه راه انداختن و شرکت در راهپیمایی سنج و شهرهای دیگر بطرف کوچ مریوان، چه کمکهای دارویی و بهداشتی که از شهرهای دیگر ایران می رسید و یا با فرستادن پیام حمایت و پشتیبانی مردم مریوان را مورد پشتیبانی قرار داده بودند تشکر کرد. رفیق فواد در میان کف زندهای فراوان پایان کوچ را اعلام نمود اما کوچ تا روز بعد و رسیدن راهپیمایی مردم سفر و بانه ادامه یافت و غروب روز سیزده مرداد مردم به شهر بازگشتند. در تمام این مدت اموال و وسایل کسی دست نخورده بود، کوچکترین

سواستفاده و دزدی نشده بود. همین وضع تأثیرات خوبی گذاشت. ما نیز که نیروی مسلح اتحادیه دهقانان بودیم فقط همان شب وقت داشتیم و فردایش میبایستی از شهر خارج میشدیم. برای ادامه کاری ما همان شب جلسه ای داشتیم. نظرات متفاوتی مطرح شد و صبح روز بعد ساعت شش صبح از محله داسیران بطرف ارتفاعات «فه یله قوس» واز آنجا به بخش سرشویو رفتیم کاک فواد که همیشه با این نیرو بود بخاطر کارهای دیگر با ما نیامد چند نفری نیز مرخصی گرفتند و تعداد ما کم شده بود این وضعیت بدون تأثیر بر ما نبود.

نیروی اتحادیه دهقانان در روستاهای اطراف شهر به گشت سیاسی مشغول شد. در یکی از روزها رفیق فواد نامه ای برایمان فرستاد که به یکی از روستاهای اطراف برویم. به محل رسیدیم رفیق فواد، همراه مجید حسینی، عطا رستمی و عبه دارابی زودتر به آنجا رسیده بودند. رفیق فواد بعد از بحثی در مورد اوضاع سیاسی ایران، اظهار داشت رژیم جمهوری اسلامی این وضعیت را تحمل نمی کند و دیر یا زود به کردستان حمله می کند باید خود را برای مقاومت آماده کنیم و اظهار داشت که او عضو کومه له می باشد و کومه له تصمیم به مقاومت دارد. به همین خاطر باید توانائی نظامی کومه له را بالا برد و دوره ای برای آموزش فرماندهی

نظامی با کمک سازمان وحدت کمونیستی دایر کرده اند و از اتحادیه دهقانان ۴ نفر برای این دوره انتخاب و فرستاده شوند سپس من و عزت دارابی و رفیق جانباخته حسن شعبانی و محمد نوری انتخاب شدیم. اولین دوره نظامی فرماندهی کومه له را رفیق فواد عرب "ابوشاهین" که سال ها در فلسطین دوره دیده و جنگیده بود و تجارب بسیاری را در جنگ پارتیزانی داشت به عهده داشت. هنوز دو هفته نگذشته بود که رژیم حمله خود را به کردستان و ازپاوه شروع کرد و با قتل و کشتار و اعدام شمار زیادی از کمونیستها و مردم آزادیخواه، کردستان را به اشغال خود در آورد و متاسفانه رفیق فواد نیز جان باخت. اما پس از مدت کوتاهی مردم با سازمان دادن خود مبارزه علیه جمهوری اسلامی را شروع کردند و دوره دیگری از مبارزه در کردستان شروع شد که بیست سال تمام از آن می گذرد.

احزاب و جریانات ناسیونالیست روایت خود را از این تاریخ داده اند امیدوارم کمونیستها نیز بتوانند روایت خود را جنبش کارگری و آزادیخواهانه ای که مهر خود را به تغییر و تحولات جامعه کردستان کوبیده و دیگران می خورند آن را به فراموشی بسپارند بدست بدهند تا نسل جوان بتواند با درس گرفتن از این تجارب بیشتر به انقلاب کارگری خدمت کند.

## گروه های گارد آزادی را تشکیل دهید! به گارد آزادی به پیوندید!



**مردم آزادیخواه کردستان!**  
گارد آزادی نیروی متشکل و مسلح شما برای دفاع از خود در مقابل همه نیروهای ارتجاعی است. گارد آزادی، نیروی دفاع از انسانیت، آزادی انسان ها، برابری انسان ها، دفاع از حق برابر زن و مرد، حق کودک، آزادی کامل و بی قید و شرط بیان، تشکل و اجتماع، نیروی دفاع از دستاوردهای فکری و فرهنگی بشریت در مقابل فرهنگ ارتجاعی و عقب مانده و نیروی دفاع از حق شاد بودن و مرفه زیستن انسان ها است.

گارد آزادی نیروی دفاع در مقابل هر کس و جریانی است که بخواهد بزور خود را به زندگی مردم تحمیل کند

### زن و مردان آزادیخواه! جوانان انقلابی!

هر کجا هستید، در محله و در شهر و روستا گروه های گارد آزادی را تشکیل دهید و از هر طریق که می توانید خود را مسلح کنید و با ما تماس بگیرید. تلاش کنید در محل تان آزادی اندیشه و بیان رفتار و فرهنگ انسانی و پیشرو، بخصوص علیه فشار و ستم بر زنان، تعرض به حقوق کودکان و تبلیغات قوم پرستانه، حاکم باشد. فضای محل تان را بر فعالیت عوامل جمهوری اسلامی تنگ کنید. امکان فعالیت کمونیستی و آزادی خواهانه را در محل گسترش دهید.

## زنده باد جمهوری سوسیالیستی

## به مناسبت سالگرد فرمان حمله خمینی به کردستان

### اطلاعیه کمیته کردستان حزب حکمتیست

خلخالی جلاد تعداد زیادی از انقلابیون و انسان های بی گناه را بدون داشتن حق دفاع از خود را به جوخه های اعدام سپرد. گله های حزب الله را با تکیه به تبلیغات کثیفی که مبتنی بر تحمیق بود براه انداختند هزاران بمب و توپ را بر سر مردم شهرهایی کردستان ریختند تا این کانون پر جنب و جوش تداوم انقلاب و مبارزه انقلابی را که به سنگر دفاع از آزادی و انقلاب تبدیل شده بود سرکوب کنند. پس از یورش سپاه پاسداران و ارتش و همه نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی به کردستان، کمونیستهای کردستان با اتکا به حمایت بیدریغ مردم صف مقاومت پرشوری را چه در بعد تحرک اجتماعی و چه با مقاومت مسلحانه پر از فداکاری سازمان دادند. داستان تظاهراتها، تحصن ها و کوچ های تاریخی و ابتکارات اعتراضی کمونیستها و توده های مردم در شهر و روستاهای کردستان و داستان جنگهای انقلابی آنها و نیروی مسلح متعلق به جبهه کارگر و مردم زحمتکش جزو برگهای زرین مقاومت و مبارزه انقلابی مردمی است که حاضر به قبول حاکمیت یک رژیم بورژوا اسلامی قرون وسطایی نبوده است. این مقاومت و مبارزه در تمام سه دهه اخیر با همه فراز و نشیب آن بر متن یک مبارزه بیوقفه و پیگیر در راه تحقق آزادی و برابری، در راه ریشه کن کردن هر نوع تبعیض و در راه تأمین و تضمین حق مردم کردستان به تصمیم گیری درباره آینده سیاسی خود از طریق رای آزادانه خویش ادامه داشته است.

جامعه کردستان بیش از سه دهه لشکرکشی، سرکوب و جنایت جمهوری اسلامی را تحت هدایت و رهبری خمینی و خامنه ای و رفسنجانی و موسوی و خاتمی و کروبی و احمدی نژاد و دیگر جانپان ریز و درشت آن در صفوف هر دو جناح تجربه کرده است. ماهیت آنها و ماهیت بسیاری از تحرکهای ارتجاعی زیر لوای "اپوزیسیون" را می شناسند. به همین دلیل به گوشت دم توپ این و یا آن جناح جمهوری اسلامی و مجیزگویان ناسیونالیست آن در کردستان تبدیل نشدند و درس های مبارزات خود را به عنوان سرمایه گرانبهای جنبش متفاوت و رادیکال حفاظت کرده و بکار گرفتند. در تمایز با جنبش های ارتجاعی مردم شهرهای کردستان در سالهای گذشته تحرکهای رادیکال متعددی را سازمان داده اند چند مورد اعتصاب عمومی در سی امین سالگرد این حمله و اعتصاب عمومی ۲۳ اردیبهشت پر شور مردم شهرهای کردستان در اعتراض به اعدام فرزند کمانگر و چهار نفر همبندش نشانگر عمق نارضایتی و تنفر مردم از این رژیم است.

این اعتراضات نشان دادند، سازماندهی صف مبارزه رادیکال جدا از تحرک جناحهای بورژوازی و جمهوری اسلامی ممکن است. در مناسبت های شانزدهم آذر روز دانشجو، هشتم مارس روز جهانی زن، اول مه روز جهانی کارگر و نهایتاً در اعتصاب عمومی ۲۳ اردیبهشت صف مبارزات حق طلبانه کارگران، زنان و جوانان و توده مردم کردستان را در تقابل با جمهوری اسلامی شاهد بودیم. این رویدادها نشان میدهد پتانسیل اعتراض کارگری و توده ای جامعه کردستان میتواند دستمایه قدرتمند کردن تحرک انقلابی و آزادیخواهانه کارگران و مردم در سراسر ایران علیه کلیت سرمایه و جمهوری اسلامی و جناحهای آن باشد. در سی و دومین سالگرد آغاز یورش جمهوری اسلامی، کمیته کردستان حزب حکمتیست همگام با همه کمونیستها و آزادیخواهان اعلام میکند: باید ارزش و اهمیت بیش از سه دهه مبارزه انقلابی و کمونیستی و مقاومت و مبارزه توده مردم کردستان را علیه کلیت جمهوری اسلامی پاس داشت. فداکاریها و قهرمانیهای مبارزات عظیم و اجتماعی کارگران، زنان، جوانان و توده مردم کردستان را ارج گذاشت و یاد جانبختگانش را عزیز داشت. بار دیگر با خانواده های جانبختگان ۲۸ مرداد ۵۸ در شهرهای پاوه، سنندج، سقز، مریوان، بوکان و قارنا و قلاتان و .... اعلام همبستگی کرد و درود فرستاد.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ۱۲ اوت ۲۰۱۱ (۲۰ مرداد ۱۳۹۰)

ادامه از ص ۳  
**سر آغاز فاشیسم...**  
همه و همه نشان از بی پایه بودن رژیم در کردستان است. مبارزات رادیکال و اعتصابات و حرکتهای کارگری اخیر در ایران نشان داده که چه پتانسیلی عظیمی از خشم و نفرت علیه رژیم وجود دارد. رژیم در بحران همه جانبه ای قرار گرفته که دورنمای روشنی برایش نیست و اگر یک لحظه بتوان توپ و تانک و اسلحه را از جانپان رژیم گرفت سقوطشان حتمی و به زباله دان تاریخ ریخته خواهند شد. نه جنبش شکست خورده و مفلوک دوم خرداد، نه خاتمی و خامنه ای نه قمه داران و جانوران اسلامی را توان مقابله در برابر این جنبش را ندارند. شلاق

مظفر محمدی

سر دبیر :

آدرس ایمیل تماس و ارسال مطلب برای اکتبر:  
mozafar.mohamadi@gmail.com

سایت اکتبر:

www.october-online.com

تماس با دبیر کمیته کردستان

عبدالله دارابی:

[darabiabe@yahoo.com](mailto:darabiabe@yahoo.com)

روابط عمومی کمیته کردستان  
[Kawabet.omumi.k@gmail.com](mailto:Kawabet.omumi.k@gmail.com)

اکتبر (روز دوشنبه هر دو هفته یکبار) منتشر میشود